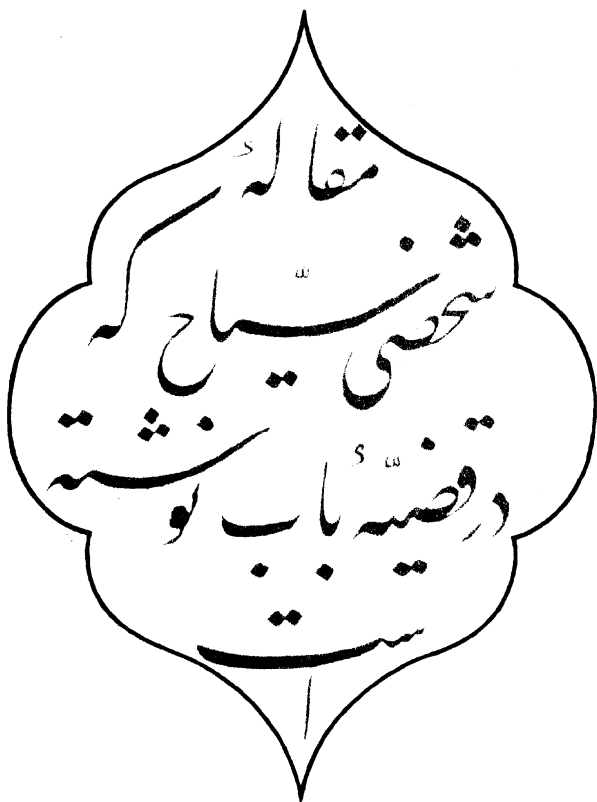


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228102

UNIVERSAL
LIBRARY



مقاله شخصی سیاح که در تفصیل فضیله باب^{ست}

در خصوص شخص معروف بیاب و حقیقت^ل
این طائفه روایات مختلفه و تفاسیل متبا^{یه}
در السن و افواه ناس و صحائف نادرین و اورا^ن
حوادث ایران و اورپ مندرج است لکن از متبا^{ین}
و تخالف اقوال و روایات هیچیک چنانچه باید
اعتماد را نشاند بعضی بنهایت ذم و قدح زبا^ن
کنودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
در معرض مدح و تحقیر راندند و حزبی مسعود^ت
خویش را نکشتند و تفرصی بدم و مدح ننود^{ند}
و چون این روایات مختلفه در سایر اوراق
مذکور

مذکور و بیا نش سبب حصول لهذا اخیه تعلق
 بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
 دقیق و از خارج و داخل و استناب و بیگانه جستجو
 شده و متفق علیه متعرضان بوده با اختصار
 مرقوم میکرد تا تشنگان سرچشمه معارف
 که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر
 معلوماتی از این قضیه حاصل گردد ؛ باب
 جوانی بود تاجران سلالة طاهر و در سنه هزار و
 دویست و سی و پنج روز اول محرم متولد و
 چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا
 فوت شد در شیراز را غوش خالش میرزا

مستی علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ^{در}
 ابو شهرآزول بشارت خال و بعد مستقلاً بقاء
 مشغول بوده و بحسب آنچه از او مستمع بود بود
 مستمع موربتین و تعبد و صلاح و تقوی و
 باین صفات منظور نظر فاس بوده و در سنه
 هزار و دویست و شصت در سن بلیت و بیخ
 در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات او
 آثاری نمودار شد که اشکار کردید شوری در
 سرو پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز کفنا
 نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت
 مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از
 شخص بزرگوار می هستم که هنوز در پس پرده
 غایت

عزت و داورده کالات بحصر و حد باران
 او محترک و مجمل و لایتمتک و در نخستین
 کتابی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده
 در جمیع مواضع آن خطابهائی بان شخص عالی که
 از او مستفید و مستغیر بوده نموده و ستم
 در تمجید مبادی خویش جنبه و تمثالی فدا
 خان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبار
^{است}
 يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ خَلَيْتَ بِكُلِّ لَوْ رَضَيْتُ
 السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمْنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي
 مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مَعْنًى قَدْ عَمَّاهُ
 و هم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر
 آیات قرآنی و خطب و مناجات عربیه نمود

و تسویق و تخریر با انتظار طلوع آن شخص کز
 و این کتب را احکامات الهامیه و کلام فطری^{مبدی}
 و عند التفتیح معلوم شد که دعوی و حق^{بسته}
 نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد
 تعلیم و تعلم بوده در نظر افاضل این قضیه مخارق
 العاده جلوه کرده بعضی از فاسد با و گرویدند
 و جمهور را نگارشدید اظهار نمودند و جمیع علما
 مجتهدین و فقههای معتبرین که صاحب سند
 و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع عهد و
 پیمان شدند مگر بعضی از ضلای طائفه
 شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب
 المسلك دائماد و بهجوی شخص عظیم و غریب و
 امین

امین بودند و با اصطلاح خویش دکن رابع و مرکز
 مسوح حقائق دین مبین می نمود از آنجمله ملّا
 حسین بشروئی و میرزا احمد از غندی و ملّا
 صادق مقدّس و شیخ ابوتراب اشتهاردی
 و ملّا یوسف اردبیلی و ملّا جلیل اوردی
 و ملّا مهدی کندی و شیخ سعید هندی
 و ملّا علی بسطامی و امثال آنها اقبال با و
 جستند و با طراف ایران منتشر شدند و
 خود باب عز و طواف بیت الله نموده بعد از
 مراجعت چون خبر ورودش با بوشهر رسید
 گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی
 در شهر شیراز آشکار گشت جمهو و غیر علما

بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدمیر دادند
 و حسین خان^س اجدان باشی را که حاکم فارد
 بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملاصا^{دق}
 مقدس را نازا نازد و بامیرزا محمد علی یار فرود^{شده}
 و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزا^{سند}
 و محارم نموده در کوچه و بازار گردانیدند و در^ن
 علمای ایران مهارت سیامی نداشته پند^{شدند}
 که نشند و تعویض سبب جنودت و خاموشی کرد^د
 و بادی قمع و فراموشی و حال آنکه تعویض با مورد^{به}
 سبب ثبوت و رسوخ کرد و بادی توحه انظار
 و نفوس و این قضیه بکرات و مراتب تکرار
 رسید لهذا این سیاست سبب شیوع شد
 و اکثر

و اکثر فاس بجو افتادند خاکه فارس بصواب^ه
 علما چند سوار فرستاده باب را احصا^د و
 محضر علما و فضلا تو بیخ و عتاب نمود و زبان
 باز خواست کشود و چون باب رد تو بیخ نمود
 و مقاومت عظیم با شاره رئیس لطه شد^ه
 زدند و اهانت و تحقیر نمودند بقسمیکه عمامه^ه
 بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در^{از سر} ختم
 مجلس قرار مشورت دادند و بضمائم و کفالت^ل حاجی
 سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات^ت
 خویش و بیگانه روزی او را در مسیر احصا^د
 و اصرار و اجبار برانگار نمودند بر سر منبر نوع
 نکلّم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

و شوت و رسوخ تا بجان گردید و هیچ کمان بود
 که مدعی و ساطت فیض از حضرت صاحب^ز مقام
 علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
 که مقصود سببیت مدینه دیگر است و
 ساطت فوضات از شخصی دیگر که اوصاف
 و لغوش در کتب و صحائف خویش مصر بار
 چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما
 در فنون سیاست و تابع فتاوی گفتگو زیاده
 شد و تعریض بباب ولوله در ایران انداخت و
 سبب از دیار داشتغال محبان و اقبال متوقفاً^{ین}
 گردید چه که از این وقوعات جسمی فاسد زاده
 شد و در اطراف ایران بعضی از عباد باو^ک گروید
 و کار

و کاراهیت پیدا نمود بقسمیکه خاقان مغفور
محمد شاه شخصی را که از مشایخ علمای و سادات و
مستوفی بیدیهی دارایی بود و محل ارادت و اعتماد
تعیین فرمود واسب و خرج داد که بشیر از رود
و بنفسه فخر این کیفیت را نماید مستید مذکور
چون بشیر از رسید بناب سه مرتبه ملاقات
نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال و جواب گذشت
در مجلس ثالث خواست تفسیر کوثر کرد و چون بآ
من غیر تفکر و نامثل تفسیری مفصله را آن مخبر
بر کوثر نوشت مستید مذکور شیفته و اشتیاق
اوست و بی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج
این محبت یکسر بی وجود نزد پدر مستید جعفر

شهر کشف ثافت و اوراد لالت کرد و با وجود
 آنکه دانا و ذریک بود و مراعات مقتضیات^ق
 مینمود تقصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
 بمیرزا الطغعلی پیشخدمت نوشت که او خدمت
 خاقان مغفور عرض کند و خود با طرف ابرار
 سیاحت نمود و در هر شهر و منزلی بر رؤس
 منابر ناس را بقسمی دعوت نمود که سائر علما
 اعلام حکم بجنون نمودند و صحر معلوم شدند
 و چون خبر فتاوی علما و فریاد و ولوله فقها
 بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
 شخص شایسته بود و صاحب قول نافذی
 یکی از معتمدین خویش را بجهت فحص این قضیه
 بشراز

بشیر و مرستاد این شخص از تفصیل وقوعات
 چنانچه باید و شاید اطلاع یافته با بعضی تألیف
 مراحت نمود و چون کیفیت وقوعات را مجتهد
 استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود
 آنکه عالی خیر و منبری شهر بود از تضاد و
 و شاید آمد و در مجلس درس کتب انبرجید
 و گفت موسم بهار رو باده رسید و این عبا
 بر زبان راند طلب العلم بعد الوصول
 المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را با
 منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی شعر را
 و اعتراف خویش بباب نوشت ناب و روح
 او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود
 آنکه

علای زخمان از دل و جان بوعظ و نصیحت
 میخواستند چاره نتوانستند عاقبت برفتن
 پهلوان مجبور گشته و بحضور خاقان مغفور ^{شاه} محمد
 شکایت نمودند و خواست احضار ملا محمد علی
 پهلوان نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
 و چون پهلوان رسید او داد و محضر علما حاضر
 ساختند بعد از نماز دلالت و مباحثات بسیار
 چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بر
 وارد دنیا مد لهذا خاقان مرحوم بک عصا
 و پجاه تومان با و خرجی داده اذن مراجعت فرمود
 باری شیوع این خبر در اکاف و اطراف ایران
 و ورود بعضی مقلان بغنا و سر علما ملاحظه
 فرمودند

فرمودند که کاراهیت پیدا نموده و چاره از دست
 رفته مجلس و ضرب و تعذیب و تفضیع عمره
 حاصل نه خاکم فارس حسین خان را دلاالت نمودند
 که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
 فطور راست محکم^{طلبی} علاج فوری و چاره قطعی قتل
 باب است و باب جمعیت زیادی جمع نموده و در خیابان
 خروج حسین خان عبدالحمید خان داروغه را
 امر نمود که در نصف شب در خانه حال باب از
 اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
 بسته حاضر نمازند عبدالحمید خان باجنود
 در خانه جز باب و خال و ستیدگانم زغانی که
 نجات و چون از قصاصد را نشیب علت و بنا

و اشتداد حرارت هوا حسینها را مجبور فرار نمود
 باب رابط خروج از شهرها کرد در صبح آن شب
 باب با سید کاظم رنجانی از شیراز قصد اصفهان
 نمودند و پیش از ورود با صغنیان مکتوبی بمحمد
 الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با اطلاع حکومت
 در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را
 معین نمود چهل روزه را با اقامت و روزی
 بحسب خواست امام در مجلس بی تا ممل تفسیر
 و العصر مرقوم نمود چون این خبر بمحمد رسید
 دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه^۲ و
 در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
 شد معتمداً بر فرموده که جمیع علما جمع شوند
 در

و در یک محضر با او مناظره نمایند و سؤال و جواب
 عیناً بدون تحریف بواسطت کاتب مخصوص
 خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آنچه
 امر و اراده پادشاهی در آن قرار گیرد مجری شود
 علما این قضیه را و هنر شریعت شمرده نپذیرفتند
 و محضری ترتیب نموده بنکاشتند که اگر در امر
 اشتباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال و جوابست
 ولی چون مخالفت این شخص بشرع انور اشهر
 از افتابست پس اجزاء حکم شرع عین صوابست
 معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
 بنیادند تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب
 بنیاسامد علمای اعلام و فضلاء کرام

حضارت مشرع مبین را نخواستند و مباحثه
 و محادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علا
 مهمامه اقا محمد مهدی و فاضل اشراقین ^{را} صریح
 حسن نوری مجلس سوال بعضی نائل از فن
 اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی
 شد و چون نتیجه از این مجلس بحیث ^{صل} حاکم ظاهر
 نشد حکم شد بد و فتوای قوی علما و اعلام
 مجری نکست بلکه فرع عظیم را تسکین صریح
 خواست و هجوم عام را منع شدند لهذا
 صدور فرمان با رسال باب طهران شیوع
 داد تا حکم فاصله حصول یابد و یا مجتهد باطل
 مقاومت تواند لهذا او را با جمعی سواران
 خلص

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
 بمورچه خوار رسید ندیده پنهان امر رجوع با صفهان
 فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمن و
 مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان
 معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
 ماه بر این منوال گذشت و معتمد مرجعت یزدان
 پیوست کرکین خان برادرزاده معتمد بوجود
 باب و خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم
 غارزکشت حاجی میرزا اقامی وزیر شهر
 امری صادر نمود و دستور العمل داد
 که باب را خفیا بالناس تبدیل در تحت محافلت
 سواران نصیری مبادا الخلافه روانه نمایند

و چون بکار کرد رسید امری جدید از وزیر کبیر
 دارد و قرینه کلین و امقر و منزل قرار فرمودند
 در مدت بیست و دو روز را بجا آورد بعد باب رسالت
 به پیشگاه حضور شاهی راجی تقدیم و صحبت
 ظهیر حقیقت حال خویش خواهرش مثل نمود
 و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد و وزیر کبیر
 نیز بیفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
 موکب نمایون در شرف حرکت است و استغنا
 باینگونه امور حال مورث فتور مملکت و شبهه
 نیست که مشاییر علمای دار الخلافه نیز بر
 علمای اصفهان سلوک نمایند و سبب بیگانگی
 عموم گردد و بموجب مذهب امام معصوم
 خون

خون این سید را هدر بلکه حلالتر از شیر
 مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حال
 و مانع در نظرنه شبیه نیست که حضور با
 باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
 لهذا علی الحیاله رای صواب چنانست که در ^{مدینه}
 غیبت موکب ساطانی از مقر سر شهر ^{مدینه}
 این شخص را در قلعه مانا کو مقرداد و حصول
 متول را معلق بچین رجوع نمود مطابق این
 رای مخاطب باللباب دستخط اعلی حضرت پادشاهی
 صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
 مختصرش اینست بعد از القاب چون موکب
 همایون در جناح حرکت از ^{قاف} مهران است ملا

بطور شایسته ممکنه شما را کورفته خد
 در اینجا توقف و استراحت نمایند و بعد از آنکه
 دولت قاهره مشغول شود و مقرب داشته
 که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون
 سفر بکردیم شما را محض خواهم خواست
 بعد او را چند سوار از جمله محمد بلیک چری
 ببرند و ما کور وانه نمودند دیگر تابان با
 روایات پیغامهایی کنند که بواسطه محمد
 واقع از جمله تعهد متغای پای خان مرو
 لکن بشرط حضور و وضع تسلط جمهور و منع
 وزیر کبی تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه
 چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشد
 بود.

بود ولی سائرین منکر این روایاتند باری
 از بین راه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
 که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
 حکم فاصل حضار نمودید حال چه شد که این
 مقصد عزیز مبدل بما کو و تبریز کردید
 هر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودند
 علمای اعلام تقریب فرمودند و ملاقات جایز
 مذاکرات بعد حرکت بقلعۀ ماکو دادند
 نه ماه در قلعۀ مینیع که در ذروه انجلی^م واقع
 واقع ما وی دادند و علی خان ماکو از فرط
 محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
 مینمود و بعضی را ازین معاشرت میداد

و چون فضلاء مجتهدین اذربایجان ملاحظه
 نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضوابط
 دستخیز بر خواسته از حکومت طلب تعزیر
 تابعان و تبعید باب بقلعه چهری میزدند
 لهذا اوردان قلعه و بنساده دست یحیی خان کرد
 تسبیحان الله با وجود این فتا و ای علمای عظام^{سپردند}
 و فقههای ذوی الاحترام و اذیت و زجر شدند
 از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این ممالک^{نعمه}
 دوز بروز در تزلزل بودند و بحث و جدال
 بقسبی بود که در جمیع اطراف ایران در مخالفت و
 مجالس جز این گفتگو مسمی نبود و دستخیز عظمی
 بر خواسته علمای دین مبین در ولوله و
 غامه

غامه ناسر در فغان و زلزله و مجتنب در شغف
 و مائله و خود باب اهیستی باین شور و آشوب
 نداده در نهایت جذب و وله در آشنای ^{الوق}
 و قلعه ماکو و چهری شام و سحر بلکه روز
 و شب خود را بیکر و فکر و اوصاف و لغوت
 ان شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش ^{حصر}
 نموده بود چنانچه ذکر می نماید که مضمونش این ^{است}
 اگر چه دریای بلا از هر جهت در فراطم و سهما
 قصا در متابیع و ظلمات الالم و محن مستولی بر
 جان و تن است لکن قلم بنیاد روی تو ^{روشن}
 و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
 از سه ماه اقامت در قلعه چهری احله علما

تبریز و فضلاى اذربايجان بطهران نوشتند
 و بجهت تهديد و تخويف ناسر اسد غا و
 سياست شدند در حق باب نمودند و وزير
 كبير حاجى ميرزا اقا سى چون جوش و خروش علما
 اعلام را در جميع نواحى ايران مشاهده نمودند
 همدستان شده از چهره بى بى بى بى بى بى بى بى
 داد در اثنای ورود با وروميه حاکم ملک قاقا
 احترام فائقى مجرى و هجوم غریبى از اعالى و ادلا
 هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند
 و چون باب بى بى بى بى بى بى بى بى بى بى
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علما و علما
 نظام العلماء و ملا محمد مامان قانى و ميرزا

احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام
و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از افاض
باب نمودند دعوی مهدویت اظهار کرد که
هیچان عظیمی برپاست اجله علما بقوه قاهره
از هر طرف احاطه کردند و سقوط تشریع حیات
بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقارن
عنیمود برهان طلبید ندیدند تا مثل فلاو
عبارات نمود که این برهان باقی عظم است نکته
نحوی گرفتند احتیاج بقران نمود و اثبات
مسانی قواعد سخاوان بیان کرد علی منفرق
شد باب مجل خویش رجوع نمود در آن وقت
حکمران از با ایحان و لیعهد کردند میهد بود

در حق باب حکمی فرمودند و تعرض نمودند
 علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تغزیر شد^{ید}
 نماید قرار بر ضرب شد جماعت قرائین^{ها} قبول
 نمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله^{ها} مآذ^ا
 بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود
 بعد از این واقعه باب را اعاده^ی بهیروی نمودند
 و حبس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تضر^{یر}
 و سجن و تشدید با طرف ایران رسید علما
 مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
 و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر بست
 بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و اعلام حکم
 نوشتند

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت محضند
 و مصرت دین و دولت و چون حکام در این
 استقلالیت کلیه داشتند در بعضی ولایات
 پیروی فتویٰ نموده در امتثال و ضلالت
 نمایان همداستان شدند و لکن خاقان مغفور
 محمد شاه در این قضیه بتانی رفتار صیغه نمودند
 که این جوانان سلاله پاکست و از خاندان مختار
 لولایه تا از امور مغایری که منافی راحت و
 امنایش عمومی است صادر نکردند حکومت تعرض
 ننماید و آنچه مراجعت از طرف علمای علائم
 نمودند جوابی نفرمودند و یا آنکه امر بتانی نمودند
 باری در مابین افاضل علما و اجله فضلا

و علما نیکه تابعین باب بودند مخالفت و محامه
 و محامه دله تر اید نمود بقسمیکه در بعضی ولایات
 مباحله خواستند و از برای حکام ولایات نیز
 اسباب مداخل پیدا شد شور و آشوبی عظم
 برخاست و چون ناخوشی نقرس شدیدی بپا
 پادشاه عارض شده و فکر جهان را را مشغول
 نموده بود محو و رتق و تقوا و حسن تدبیر
 وزیر کبیر حاجی میرزا اقا سیو شهمیر بود و عد
 کفایت و قلت بضاعت او بمشابه مضریر
 در هر ساعتی رأی می نمود و حکمی می فرمود ساع
 نماید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان
 لازم می شد و وقتی اسناد تعلی بجلایا
 و از اطا

و افراط تعرض را مخالف انصاف میدانست و
 انی غار فمیشد و این همه اوازه‌ها از شر بو
 میکفت و موسی با موسی در جنب شد
 بر زبان میراند و ان هی الا فتک تلوت مینمود
 باری و زیر مثلون از سو، تدبیر در مقام امور
 و عدم ضبط و ربط مصالح جمهور چنان سلوک
 نمود که در اطراف واکاف عوغا، و ضوضا،
 برخاست و علمای مشاهیر ذوی نفوذ علما
 نام را امر بتعرض تابعان باب نمودند و هجوم
 عمومی شد علی الخصوص چون ادعای مهدویت
 بجمع فحول مجتهدین و علمای متبحرین رسید
 ناله آغاز نمودند و بر منابر بغر و فریاد که

از ضرورت دین و روایات صحیحہ مأثورہ فی
 ائمہ ظاہرین ملکہ اصل ما من اعظم مذہب
 حضرت جعفر عیوبت امام معصوم ثانی
 علیہما السلام است جا بلقا چہ شد و جا بلقا
 کجا رفت عینت صغری چہ بود عینت کبری
 چہ شد اقوال حسین بن روح چیست و روایات
 ابن مہر ظاہر چہ پرواز نقباء و نجباء را چہ کنیم و
 فوج شرق و غرب را چہ بنائیم خرد جال کجاست
 و تلموز سفیانی کی علاماتی کہ در احادیث
 عترت ظاہرہ است کو و مستفوق علی ملت باہر
 کجا کارازد و شق بیرون نیست یا بایدا حد
 ائمہ اطہار را انکار نمود و از مذہب جعفری
 بیزد

بیزادگشت و فصوص صریحه امام را اضعافاً
 احلام شمرد و یا باید بموجب اصول و فروع ^{میه}
 و فصوص و فصوص شرع افور تکفیر بلکه ^{میه}
 این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چنانچه ^{چشم}
 از این اخبار و عقاید صحیحیه صریحه مسئله ^{شیم}
 از اسامی این مذهب امام معصوم بقیه ^{ند}
 مانند اهل سنته هستیم و نه فرقه عامه که منتظر
 ولی موعود شویم و معتقد مهدی مولود
 و یا فووح باب ولایت را جائز دانیم و قائم آل
 محمد را دو علامت حائز شرط اول سلاله ^{هو}
 و ثانی موقد بابایات باهره این عقاید ^{له}
 طائفه ناجیه اثنا عشریه را چکنیم و در حق

علمای سنجین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
 کل بطلالت بودند و دوا دی غایت سالت
 گشتند این چه دعوی واضح البطلانست و الله
 هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
 و این اقوال را فراموش کنید و اولاد و امزها
 و اشترعنا در جماع و مناجد و منابر و محافل
 فریاد نمودند و رؤسای بایه‌ها در مقابل
 رسائل تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
 ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
 تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
 نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
 مختصرش اینست که مرصع از آفاق و حجب را علای
 بدوایات

برد و آیات دانستند و آن را اصل و این را
 فرع شمرند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیست
 احتیاج نماید و اعتماد نشاید چه که اصل مشهور
 فرع مسموع صلوحیت معارضه ندارد و محال
 نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت^{نظر}
 دانستند و جوهر تفسیر شمرند مثلاً سلطنت
 قائم را بسلطنت معنوی و فوق خاقر اغبو حات
 مدائن قلوب تاویل نمودند و مظلومیت و
 مغلوبیت سید الشهدا روح الوجود له الفدا
 استدلال کردند چه که مظهر حقیقی ایه مبارکه
 و آن جبرائلم الغالبون بود با وجود این در کمال
 مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در حاکم

مغلوبیت کبری غالب بر اعدا، واعظم جنود ملا
 اعلی بودند و هم چنین تالیفات کثیره بابدا
 باوجود عدم تعلم تأییدات روح القدس
 انکاشتند و بعضی روایات متباینه برآ
 رجال از کتب استخراج نمودند و احادیث عجیب
 ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند
 و باخبارات بعضی مشاهیر سلف متشکک^{جسته}
 و اقبال علمای زاهد کوشه نشین و فضلا^م
 دین مبین را دلیل قوی فرض نمودند و استقامت
 و ثبات باب را ایت اعظم پنداشتند و
 خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که
 جمیع خارج از صدد مناسبت لهذا باختصاص
 گذشتیم

گذشتیم بر سر اصل مطلب روید. در خلا
 این احوال در میان بابیهایی بعضی افتخار پیدا
 در انظار آن طائفه طلوع و ظهور غریب داشتند
 از جمله میرزا محمد علی نازندانی که تلمیذ
 بزرگوار اعلی الله مقامه حاجی سید کاظم رشتی
 و دو سفر حج انیس و جلوس باب بود بعد از
 چندی از او اطوار و احوالی صدور یافت که
 کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین
 حق ملاحسین بشرونی که مقتدا و جمیع و
 مرجع شریف و وضع این طائفه بود در حضور
 بخضوع عظیم و خشوع عبده ذلیل افتاد و
 و این شخص باستقامت تمامه بر اعلای کلام

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد سخن
 داد و طلوع او را تأییدات غیبیه شمرده
 تقریر و تحریر سحر مبین بود و در ثبات و استقامت
 فائق جمیع و عاقبت امر در سنه شصت و پنج
 بحکم رئیس الفقهاء سعید العلماء مجتهد بارفرو
 در منتهای جوش و خروش سر بلاد و خان بستان
 و از حمله ملقب بقرة العین صبیته حاجی ملا
 صالح فاضل قزوین و عالم نحر ریاست بر
 حسب منقول در فنون شتی ماهره بود و در
 نطق و بیان محیر عقول و افکار مخول مساند
 در تفسیر و حدیث کما ب مبین بود و در
 مطالب بیخ جلیل احسانی ایت عظیم در عتبات
 عالیات

خالیات اقتباس مسائل الهی از صباح کاظمی
 کرده در سیل باب فدای خان رایگان نمود و
 با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
 مطلب خویش زبان میکشود چنان شمرت نمود
 بود که اکثر نامس از عالم و عارف طالب استماع کفتا
 و مانند اطلاع قوه نظر و اسند لال او گشتند
 سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
 در بسیاری محلات برا صاحب جلال فائق
 گشت و بیان دقائق مسائل نمود و چون در خان
 کلانتر طهران محبوس بود و حسن و سوز و
 بیامش زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
 بودند از حسن قریب و چنان سرگشته شدند

که جشن و سرود را فراموش نموده پیرامین او
 انجمن نشدند و باستماع کلمات از استماع
 نغمات ملتهی و بمشاهده غرائب از تماشا و
 لطائف و مباح که از لوازم سورا مستغنی
 گشتند باری در تقریر یافت دوران بود و در
 احتیاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب
 اثری نبود و نصائح مشفقانه فائده و ثمری
 اگر چه از ربّات خجال بود لکن سبقت را از فحش
 رجاال دپوده پای استقامت بغشش نادیده
 بغتوای علمای عظام جان سپرد و اگر باین
 تفصیلات بپردازیم کار باطناب انجامد
 باری ایران در این بحران و علمای اعلام حیران
 و پویشان

و پربشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد
 و سرپرستانت بوجود شهریار تازه زینت یافت
 میرزا تقی خان امیر نظام و وزیر اعظم و امام
 معظم شد زمام امور جمهور را در قبضه افتاد
 و استقلال گرفت و ستم دهنمت را در میدان
 خود سیری و استبداد بناخت این وزیر
 شخص بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور
 ازاده سفاک و بیبایک و در خونریزی جاهل
 و جاهلک حکمت حکومت را شدت سیاست
 دانست و مدار ترقی سلطنت را نشدید
 تضییق و تهدید و تحویف جمهور میسر شد
 و چون اعلا حضرت شهر یاری در سر عفو ان

شباب بودند و زیر بارها مات غریبه افتاد
 و در امور طلب استقلالیت مکتوفت بدون
 استیذان از حضورها یون بعزم جزم خویش
 بی مشورت و ذرایع و راندیش امر متعصبانیا
 کرد و هیچ کمان می نمود بقوت قاهره اینگونه ^{را}
 قلع و قمع توان نمود و شدت مثرثر خواهد شد
 و حال آنکه امور و حدانیه را تعرض عین فروع
 و قاید است و آنچه بخاموشی کوشی شعله ^{را}
 علی الخصوص و امور دین و مذهب بمجروحین
 خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب ^{نیر}
 سدید نماید این امور بتجربه رسیده است
 و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه ^{روا}
 کنند

کنند که شخصی بآید در کاشان اموالش بنار ح
 رفت و خانمانش پراکنده و پریشان عریان
 نمودند و تا زیاده زدند و محاسن بیالودند
 و بردارز کوشی و از کونه سوار و در کوچه و بازار
 بمتهای زار باطل و شیپور و طار و طنبور
 مگرداند شخص کبری در کتاری در گوشه
 دباخی افتاده و ادب از جهان و جهانیان خبر
 نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سب
 شهر و تعذیب بوجه تفصیل مطلع گشت
 بجهت جو افتاد و در همان روز در زمره بابیان
 داخل گشت و گفت هین اذیت و شهر برها

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود بیکر
 هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
 باری وزیر با استقلال تمام بدون استناد
 و استیذان امر بتأدیب و تعذیب بآب بیان
 با طرف فرستاد حکام و والیان بهانه مدخل
 جستند و مأموران وسیله مٹافع و علماء
 معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامه نمودند
 قوه تشریع و تنفیذ دست در اغوش هم داد
 این طائفه را قلع و قمع خواستند و این طائفه
 اذامناس و اسرار و تعالیم بابیه و زچنانچه
 ناید و شاید اطلاع نیافته و نکال خود را
 ندانسته تصور و افکارشان بقرار سابق

و سلوک و رفتارشان بر حسب قدیم مطابق
 طریق و اصول بیاب نیز مسدود و انقضیه
 از هر جهت مشعل و روشهود بفتوای شهر
 علما حکومت ملکه عامه فاس در جمیع اطراف
 نفوذ قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند
 و سیاست دشمنانه نمودند و قتل و غارت
 کردند که این افسار را خنده و این نفوس را برتر
 نمایند در شهرهایی که معدود قلیل بود
 جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در
 شهرهایی که جمیع داشتند چون سوال از
 تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود بحسب
 عقائد سابق مدافع برخاستند از جمله

در نمازندان ملا حسین بشرونی و قاجار
 محکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عالمه شهر
 بار فروزش هجوم هجوم نمودند و شش هفت نفر را
 کشتند و باقی را نیز در کارا ملاف بودند که
 ملا حسین امر باذان کرد و دست شمشیر را
 جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین بمشک
 ندامت و رعایت پیش آمده قرار بر حلت دادند
 و خسرو قادی کلانی را بجهت محافظت بمو
 و پیاده همراه نمودند که بحسب شرط محفوظ و
 مصون از خاک نمازندان بیرون زد و ند چون
 خارج شهر شدند و از مغایر و طریق بی خبر بودند
 خسرو سوار و پیاده خویش را در جنگل نمازندان
 متفرقا

متفرقا در کین نشاند و با بهادران در راه و پیراه
 در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنای شکا
 یک یک گذاشت چون صدای تفت از هر سمت
 بلند شد راز نهان آشکار گشت و چند
 نفس مفقود و نفوس دیگر بخته بکلوله مقول
 شدند ملا حسین بجهت جمع آن پریشان
 امر بآنان نمود و میرزا طفعلی مستوفی خیر کشید
 و حکمران خسر و درید سپاه خسر و بعضی کشته
 و برخی در میدان مصاف سر کشته گشتند ملا
 حسین آن جمع را بقلعه نزد یک مقبره شیخ
 طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوا ایامی
 شد در حرکت رخاوت و فوور نموده بعد

میرزا محمد علی نازندانی با جمعی نیز منضم بان
 حزب شده سپید و سیزده نفر و هویدی
 قلعه شدند لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و
 نفر میثای حرب کردند و اکثرشان از علما
 و طلاب که مدته الحیات همدم صحاب و گنا
 بودند با وجود آنکه معناد حرب و ضرب تیر
 و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
 وارد و شد و با قوب و تغنک و قپاره خنک
 و محاصر شدند در هر چهار مرتبه شکست
 اورد و بکلی پراکنده و پریشان شدند در شکست
 چهارمی عباس قلی خان لاریجانی سردار جنگ
 بود و نواب و الامهدی قلی میرزا امیر معسکر
 خان

خان مذکور بلیا سر آمد بدید در شبنم ها خارج ارد
 در میان درختان جنگل مخفی و پنهان میشد
 و روز در ارد و حاضر حربا خیر در شب واقع و
 ارد و پریشان گشت با بیجا خیمه و خراگه آتش زدند
 شب چون روز روشن گشت پای همه ملا^{حسین} ها
 در کتد افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
 عبا سفلای خان از دور با لای درخت او را نشان
 مدیت خویش چند کلوله انداخت و در تیر سیم
 او را از پا در انداخت تا لنگان او را بقلعه بردند
 و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
 بقوه قاهره چاره نشدند غایت شاه زاده
 عهد و میثاق بست و بائمه اطهار قسم خورد

و عین را بنهیر قران مجید تا کید نمود که تعریف
 بشما نیست بمجلات خویش مراجعت نمایند و چون
 مدتی بود که مونه تمام شد و حتی از جلوه و
 استخوان اسبان نیز چیزی باقی نمانده چند روز
 نماز قراح گذران می نمودند قبول کردند و چون
 باره و رسیدند در خارج اردو در محل محبتنا
 طعام می پختا نمودند و مشغول خوردن و عادی
 از سلاح و جوشن بودند که سر باز از هر طرف هجوم
 نمودند و کل را بکشتند بعضی این شجاعان را
 از خوارق عادات می شمردند لکن چون جمیع
 محلی حصر شوند و جمیع ابواب و راهها بسته
 و امید نجات مقطوع البتة می پوسانند دفاع
 کند

کنند و جبارت و شجاعت ابراز و هم چنین بفتوح
 علای بخاری و فتحهای شاهیر در زنجان و
 نیز قوه جندیّه خوزیر هجوم بردند و محصور
 نمودند در زنجان ملا محمد علی مجتهد رئیس بود
 و در نیز مسیدیعی داری مرجع و زعیم در بدای
 استدعای غاطفت نمودند و چون سطوت
 قاهره دیدند مد رجّه یاس رسیدند و چون
 شدت با سر عسا کر نصرت ماثم قرار را
 قطع نمود دست بقا دمست کشودند و هر چند
 در حرب بسیار شدند بودند و در ثبات و
 استقامت حیرت بخش امری لشکر گشتند
 لکن قوه قاهره جندیّه ممر قرار بسته و بال

و پیرستان از شکسته بعد از حرویات متعدده
 انهمانیز عاقبت بعهده و میثاق و ایمان و پیمان
 و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم
 و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر تفصیل محاربات
 نیز بزر و زنجان ببرد ازیم و وقایع را از مذابتنا
 نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
 کرد و چون تاریخ و فائده بخشد محل گذشتیم
 در حلال و فوغات و زنجان امیر کبیر علاج قطع
 اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی مشورت
 و ندای دربار رعیت پناهی بصرفت طبع و
 صراحت رای و استقلال تام فرمان بقتل
 داد مختصر اینست که حاکم اذربایجان شاهزاده

حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش ^{بد} نیستند
 و برادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار
 خبیثی است و ما آن و هر کس مقتدر و توانا
 مرا چنان گمان بود که حضرت انا ملک مرا مامور
 صرب افغان و اوزبک خواهد نمود و یا بر زام
 و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالست خواهد کرد
 اعتذار او را امیرزا حسنخان بتفصیل با امیر
 نوشت و سید بابا قبل از خروج از پهرین ^{بسمت}
 تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات
 خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاد
 و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوسه ^{طش}
 ملا با ترکه از مسافین اصحاب خویش بود نزد

ملا عبدالکریم قزوینی فرستاد ملا باقر انما
 در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبدالکریم نمود با
 حاضرین در حجب را باز نمود و گفت ما مو
 باین هستیم که این امامت را بپناه الله برسانم و
 بیش از این از من موالی منما نبید که نتوانم گفت
 از کثرت الحاح حاضرین لوح ابی بزرگی برپا
 آورد که در نهایت لطافت و بخط خفای خوش
 منکته بغایت فراغت و اتقان نوشته و بضم
 درم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
 گمان میشد یک قطعه مرکب بر کاغذ است و
 آن لوح را خواندند سجد و شصت اشتقاق
 از کلمه بها نموده بود و ملا عبدالکریم انما
 غلام

بجلّی رساند باری بر سر اصل حکایت دو پله
 امیر کبیر فرمان تانی برای برادر خویش میرزا
 حسن خان صادر فرمود و مضمون فرمان از علما
 اعلام تبریز که رکن دین مذهب حنفی علیّه کتلا
 و حسن حصین طریقه اثنا عشریه اند فتوای
 صحیح صریح گرفته فوج ارامنه اردو متبه را حاضر
 ساخته در ملا فاس نابرا او بیخته امر بملیک
 فوج نما میرزا حسن خان فرستاد تا پیش را
 احضار نمود و دستور العمل داد باب داعی آمده
 و مثال که علامت سیادت بود برداشته و با
 چهار تن از تابعان عبیدان سر را بر خانه تبریز
 آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سر را ز

از ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روز نا
 قرآش باشی باب را با یکوآن که مستی با قلم
 و از بجای تبریز بود بغتای عالم مجتهد ملا
 محمد مامقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر مجتهد
 ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان
 سرفیلپ فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط
 پایه همان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کوفتند
 و در میان او میخند بیک رسیمان باب را
 و بر رسیمان دیگر اقا محمد علی را معلق نموده محکم
 ساختند بقسمیکه سران جوان بر مسینه باب
 و اطراف نامها از کثرت جمعیت هوج میزد و کوفت
 سباز سه صف بستند صف اول شلیک نمود
 و دومی

و از پی صف ثانی انشداد و از پس صف ثالث
 شیرماران نمود دحان عظیمی از انش ثلثیک^{صل} خا
 شد چون دود متلاشی گشت ان جوان را
 ایستاده و باب رادر همان حجره که در پایه اش
 او بخته بودند در نزد کاتبش اقا سید حسین
 نشسته دیدند هیچیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود سام خان میخی گفت ما را معاف بدارند
 نوبت خدمت بفوج دیگر رسید و فرارش^{شو} با
 دست کشید اقا جان بیک^{فوج} خسته سرفتی^{فوج}
 خاصه پیش آمد و برابر با ان جوان دوباره بمها^ن
 میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت^{معد}
 فارسی دان فهمیدند و سائرین صد^{ده} می^{ند}

ناری مرتب فوج خویش را حاضر ساخت ^{پیش}
 از ظهر بیت و هفتم شعبان ^{سنة} هزار و دویست
 شصت و شش ^{میکرته} امر بلیک نمود در این
 شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 مستیک گشته و اعضا کل تشریح شده مگر ^{مکرم}
 که اندک از رده شده بود بعد از دو حیم را
 از میدان مجاری شهر بکجا رخنه نقل نمودند
 و آن شب در گار خندق ماند و نانی ^{نسل}
 روس با نقاش حاضر شد و نقش آن ^{را} وجود
 بوضعی که در گار خندق افتاده بود برداشت
 شب تانی نیه شب با بیان آن دو جسد را
 در بردند و روز ثالث مردم چون ^{مقد} جسد را بیا

بعضی کسان نمودند که جانوران خوردند حتی بر^س
 منابر علما اعلان کردند که حسیب طاهر امام معصوم^{رح}
 مشیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و حوا^{رح}
 محفوظ است و حسب این شخص را در زندگان در^{ند}
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق نام محقق یافت که چو^ن
 باب جمیع نوشجات و ما میحتاج خویش را مقرر
 ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که غفر^ر
 این وقایع و وقوع خواهد یافت لهذا روزی
 این وقوعات سلیمان خان پسر محی خان که از
 فدائیان باب و خوانین اذربایجان بود حاضر و
 مکسر در خانه گلانتی بنی زوارید و چون کلامی
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گذشته از^{ین}

شفعو عارف مشرب و بایم طائفه کز و ملا
 نداشت سلطان خان این سر را پیش او فاش تو
 که مشب با چند نفر با انواع و سائل و تدبیر در
 استخلاف حیدر میکوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
 هر چه با دلا و هجوم مینماییم یا بمقصود میرسیم
 و یا خان را بیکان در این راه میافشانیم کلا^{نتر}
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست خان
 الله یار حاجی را از خواص خویش فرستاد بدون
 تعب و مشقت هر وسیله و اسبابی بود حسب^{را}
 آورده حاجی سلطان خان تسلیم کرد و چون
 صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
 درندگان خورده اند از شب ان حیدر در
 کارخانه

در کارخانه شخص میلانی بانی محفوظ نموده در
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده اما
 گذشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
 رسید از ادبایان حرکت داده بکلی این قضیه
 مستور ماند باری در این منتهی متص و سر
 وهفت در جمیع ایران نشر بخانان بایان افتاد
 هر نفسی در هر ده کده بود و ادبی احتمالی میرفت
 از زیر شمشیر گذشت بدینتر از چهار هزار نفر
 کشته و جمیع غنای اطفال و نسایم یکس و
 پستاد پریشان و سرکشته بامال شد و تلف
 گشتند و جمیع این وقوعات مجرد با مستقلا
 رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو کان

میفود که با جزاء سیاست قاهر این مایه نفع حاصل
 و ناپدید شوند بقتضای آن و خبر منقطع ^ه خوا
 گشت مدت جزئی نگذشت عکس تصور ^و نمود
 نمود و نگر تحقیق یافت معمله بلند تر شد
 و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و اوازه
 بسا اثر اقلیم رسید اول محضر بایران بود ^س
 بسا اثر همان کرد. ترلزل و اضطراب تأثیر ثبوت
 و رسوخ نمود و شدائد و عذاب علت قبول
 و انجذاب شد بضر و قوعات بسبب تأثیر گشت
 و تأثیر بادی قحط و نقص بادی قزاید گردید
 از سوء تدبیر و زیر این بنیان حصین و ^ن
 گشت و این اسام مرتین و حصین پیش ^م
 غادو

عادی شمرده میشود بعد در انظار اهمیت ^{مندی}
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و غم ایران
 نمودند و بجان جوانا گشتند و اینگونه امور
 و حدانیته در جهان تحریر شد خرق سبالت ^{مست}
 و زجر علت اهتمام منع باعث تشویش است و
 تهدید بادی مخرب ریشه در حقیقت قلوب
 پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ ^{قطع}
 شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملائطه
 میشود که در محال دیگر چون اینگونه امور
 نمود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
 خاموش کرد چه که تا بحال در محال است و
 از اموریکه تعلق بوجدان دارد بسیار میاید

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته
 در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این
 واقعه ^{خطای} عظیمی و جسارت و ذنب جبهی از ^{شخص}
 نابی سرزد که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و
 جهان مدنیت را نام نمود و خلاصه آن واقعه
 اینست که در زمانی که باب مقیم از راه بجان
 صادق نامی جوان ارادت تام بنیاب یافته و شب
 و روز بخدمت مشغول و از فکر و هوش مسلوب
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این ^{دم} خان
 بزعم خویش با وهام خونخواهی افتاد و از این جهت
 که از تقاضای وقایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر ندانست که آن
 قضیه

فضیله قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاه
 صدور یافته و وزیر کبیر خود سرافه با استقلال^{ست}
 قائمه امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم کما^ن
 نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
 اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع و اثر^ن
 بلکه بمجرد دیوانگی از قریب درخواست کسیر بطهران^{مد}
 و یکفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
 شهر یاری در سمران مقرر داشت بان سمت^{توجه}
 نموده العیاذ بالله جنارتی از او سرزد که لسان
 تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن الله الحمد
 المنه که آن دیوانه در طیانچه صاچمه طاهیه^{همه}
 گمان کرده که این از جمیع مرئیات ممتاز و مطهر^{ست}

باری بخته قیامت برآید و بعضی اینطائفه
 بدنام شد که هنوز آنچه میگوشتند و میپوشند
 که از شوی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا حالا
 حکایت کنند چون رشته کلام با این قضیه
 کشد مترسار شوند و سر از خجالت بردارند
 و از محتاسر میزاری جویند و او را هادم بنیان
 شمرند و علت خجالت ایشان باری بعد از
 وقوع این خطب جیم جمیع اینطائفه متهم شدند
 و در بدایت تحقیق فحوص در میان نبود لکن بعد
 محض عدالت قرار بخش و تدقیق و تحقیق کردند
 جمیع معروفین اینطائفه با اتهام افتادند
 ها

بهاء الله در قریه افجه که مکنز فی طهران بود
 صغیه در تاسبتان نموده بود چون این اخبار
 شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس ^{نست} قوا
 در کوشه پنهان شد یا اواره او طان از جمله
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
 و سرگردان لباس درویشی گشود بدست
 از راه رست سرگشته کوه و دشت گردید لکن
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوا
 شده به نیاوران که مقبره موبک شاهى و محل
 اردوی شهر یاری بود وارد محض و دود درخت
 توقف رامد و با نفوح او را محافظت شد
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزدل زلمهران
حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از
فرط الحاج حاجی علی خان حاجب الدوله بود و
هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلم حضرت پادشاه
بنفس نفیس بتائی و بواسطه وزرای دربار ^{جدید}
این قضیه را از خبری و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند
و از بهاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در
جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت
میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی ^{فکر}
و عقلا و دانش است چه که شخص عاقل و رطبا ^{محم}
صا چه ننهد و چنین امر خطیری را تصدیق ^{نیل}
اقلاً نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را

انتظام و ارتقائی باشد از همین کیفیت واقعه
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار امثال
 نیست باری ثابت و مبرهن شد که متجاسر خود
 بجان و اوهام خوشخواهی قای خوش متصدی
 این امر عظیم و خطب جسیم کشته دخلی بکسی ندشته
 و چون حقیقت حال اشکار شد بر آفت بهاء الله
 از این بهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
 احدی شبهه نماند و حکم در بار بیایکی و از
 او از این قضیه صا در و معلوم و واضح شد
 که آنچه در حق او مجری شد از سعایت بدخواهان
 و عجله و طیش خاجب الدوله واقع گشته لهذا
 دولت جا وید مدت خواست که بعضی منسوباً

اموال و املاک را دارد و باین سبب در مجونی غنا
 لکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صد
 اخذ بر نیامد بلکه بقاء الله استندان هجرت
 عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن
 پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام
 شاه می مسافرت عتبات نمود باری بر سر صل
 مطلب درویش از باب نوشتجات زیاد در دست
 ناس باقی بعضی تفسیر و تاویل آیات قرآن و برخی
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
 مواعظ و مضامیح و بیان مراتب توحید و اثبات
 نبوت خاصه سرور کائنات و بحسب مفهوم
 تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا
 و تعلق

و تعلق بنجات الله و لکن خلاصه و نتیجه مصنفان
نعوت و اوصاف حقیقت شاخصه که منظور و
مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و ^{و بس} آنچه مورد خویش
مقام تبشیر شمرده و حقیقت خود را واسطه ^و
اعظم کمالات آن دانسته و فی الحقیقه در شب و روز
دقیقه از ذکر او غور نداشت و جمیع تابعان را
با انتظار طلوع او دلالت می نمود بقسمیکه در کتاب ^{لیفان}
خویش بیان می نماید که من از آن کتاب اعظم تر
و از آن بحر بی پایان ششمی هستم و چون او ظاهر
کرد حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من
می نمود سؤد و چنین این امر در مرتبه وجود
و صعود ترقی نموده بمقام احسن التقویات نازل

و تجلعت فتبارك الله احسن الخالقين مزین کرد
 و این قضیه در سنه مشصت و نه که مطابق عد
 سنه بعد حین است کشف نقاب کند و تر
 الجبال تحسبها حامدة و هی تمر مر السحاب تحقو
 یابد باری با اصطلاح خویش چنان وصفی نمود
 که وصول بوجهت الهیه و حصول اعظم درجاء
 کمالات عوالم انسانیّه را منوط بمحبت او شمرده
 و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما^{کو}
 ذکرش در شبهای ظلمانی شمع نورانی او کشته
 و در تنگنای حبس چهره ی یادش نعم الرقیق شد
 و صفحت روحانی یافته از باده او مخمور بود
 و بیاد او مسرور جمیع تالغان در انتظار طلوع
 انامار

ان آثار و کُلِّ محرماتش در حبسجوی ظمهور اخبار
 بودند و از بدایت ظمهور باب در طهران که ان را
 ناب ارض مقدس خوانده خوانی بود از خاندان
 وزارت و از سلاله نجابت از هر جهت راسته
 و بیایکی و از ادکی پیرایسته هر چند جامع علو
 و سمو حسب بود و اسلافش در ایران مشاهیر
 رجال و محط رجال بودند لکن از دودمان علما
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
 نشو و نما در میان سلسله و ذرا از خویش بیگانگی
 بیگانگی معروف و از کودکی بفراوانگی مشار
 بالبنان و منظور نظر اعاقلان بوده و بر مباح
 اجدادند راجح در مراتب عالییه نحو است و ترقی

بمقامات سامیه فانیه محبت فرطاً قاتر
 مسلم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش متحتم جمیع^{در}
 انظار عموم حلیوه غریبه داشت و در مجامع و
 محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نمایی^ن در گفتگو
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقایق^ن
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمیع غفیر
 علما و فضلا زبان گشودی کل حاضرین حیران
 و این را نوعی از خارق عادات ذکا و فطری عالم^ل
 انسانی شمرند پس از صغیر سن محل امید و شغیر^ش
 و حیدر خاندان و در دمان بلکه ملجأ و پناه^ن ایشان
 بودی باری با وجود این احوال و اطوار چون^{سر} بر
 کلاه

کلاه داشت و بر پشته موی پریشان کسی نصور
 نمینمود که مصداق اینگونه امور گردد و یا موج
 طوفانش باوج این شمارسد چون مسئله باب
 شیوع یافت آثار میلان از او ظاهر گشت در بدایت
 خویش و پیوند و کودکی و از بعد سلسله خویش را
 دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را
 بدعوت دوست و بیگانه گماشت و با استفادت
 عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اتقان
 در تمهید منادی و توطئه دارگان ادبی انجم
 نسبت نمود و از هر جهت در حمایت و صیانت
 آن نفوس میکوشید و چون در طهران این
 اساس را استوار نمود، بپایان رسانید و شتافت در

اتحاد در محامع و محافل و مجالس و منازل و مساجد
 و مدارس میان و تنیان عظیمی اشکار نمود و
 هر نفسی کشتایش چنین اودید و یاستایش بین او
 شنید برهان جلی و مغناطیس خفی و جذب حد^د
 او را بعین شهود ادراک نمود جمع غفیر از غنی و فقیر
 و علمای مخبر بر منجذب تقریر او گشتند و دست از
 دل و جان بکشستند و چنان برافروختند که
 در زیر شمشیر و قصر کمان جان بیاختند از جمله
 روزی چهار عالم فاضل از مجتهدین نوردد^ش محضر
 حاضر شدند چنان بیان نمود که هر چهار ^{خاست} را
 شد استدعای قبول در خدمت نمودند چه که ^{تغوی}
 تقریر که چون مومنین بودند آن فاضل علم را
 اقضاء

اقناع نمود که شما فی الحقیقه غفل بسوق خوانید
 و از حله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و تا
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح
 نقطه و الف مطلقه منع شود که حضار علما
 میبایست کشتند و از جوش و خروش جبر بیان
 متحیر و مدح و موشش شد و از او این حکایت
 بسامع قریب و بعید رسید و غماغین و یاس
 شد و حاصل شد صفحات نور از این وقایع
 پر شوق و شور گشت و ولوله این فتنه و آشوب
 گوش زد اهل بازار فروش شد مجتهد اعظم نور
 ملا محمد در قشلاق بود چون این وقوعات را
 استماع نمود دو نفر از احلّه علمای متجربین که

فصاحتی عجیب و بلا غنی قریب و حقیقی قاطع و
 بهانی لامع داشتند فرستاد تا ابرایش را خا^ش
 نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
 و مقهور نموده تائب و مایخود از فوز و ضاح^{صد} مقام
 خویش خائب سازند سبحان الله از عجب مقدر^ت
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند
 و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته
 گشتند و از حراب و منبر و مسند و منبر و
 ثروت و زیور و جماعت شام و سحر کد بستند
 و بر اعلا مقام صدان شهر قیام کردند بلکه
 محمد اعظم را نیز دلال^نت بر تسلیم نمودند و چو^ن
 ان

آن جوان با نطقی چون سیل جاری عازم امل
 ساری بود در قشلاق نوربان عالم بحر و محمّد
 جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمود
 و مستقر نتیجه بودند جناب فاضل محمّد هدایت
 در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خویش بود
 لکن بجهت مباحثه و حاجه استخاره فرمودند
 موافق نیامد عذر خواستند و بوقت دیگر
 مرهون نمودند عجز و قصور معهود و منظور شد
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت مختصر
 ایست چندی در انصافات در گردش بود
 بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
 طهران نمود و در سرخا به وارتباط بابا بگشت

و واسطه این مخاوزه ملا عبدالکریم قزوینی ^{شهر}
 بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
 برای بهاء الله در طهران شهرت عظیم حاصل
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم ^{مختار} در
 مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب
 بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
 ستمیه اند پس چاره باید نمود که افکار متوجه
 شخص غایبی شود و باین وسیله بهاء الله محفوظ
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا ^{خطا}
 شخص خارجی را مصلحت ندانستند قریحه
 این خال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند
 بدو

ناری بنامید و تعلیم بآلاء الله او را مشهور و
 لسان اشنا و بیکانه معروف نمودند و از لسان
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر باب بر قوم نمودند و چون
 اخبارات سرتبه در میان بود این دای را باب
 بنها می پسند نمود ناری میرزا بحیثی و بنها
 شد و اسمی از او در السن و اقواء بود و این قدر
 عظیم تأثیر عجیب کرد که بآلاء الله با وجود آنکه
 معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند
 پرده سبب شد که کسی از خارج تقریر ننمود
 و بخیاں تعرض نیفتاد تا آنکه بآلاء الله باذن
 پادشاهی خارج از طهران و عا ذون سفر عتبات
 غالیات شد چون ببخداد رسید و هلازل

باب
 ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب سینه
 بعد از تجیر و وعد ظمهور حقیقتاً مرد
 امر از خویش نموده از افق عالم دمید از قرار مذکور
 این سر سینه میان داخل و خارج مشهور
 گشت بچاء الله باستقامت عظیم در میان
 ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد
 بجهت تشریف بعضی حرف مشغول و گاهی در
 نفس بغداد بلباس اعراب بر میزد و بارق
 بچاء الله بقبی حرکت نموده که قلوب از لحاظ
 منجذب و اکثر اهالی عراق ساکت و صامت
 و بعضی متحیر و برخی متغیر بودند بعد از
 یکسال

یکسال توقف دست از جمیع شئون گسته
 و اقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و معین و انیس و
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در
 کردستان عثمانی اکثر اوقات در محله درازا^{دو} بابا
 در کوه مسمی بسر کلو منزل داشت گاه گاهی
 مادر ابله یا نیه تردد داشت چندی نگذشت
 که افاضل علمای آن صفحات بوی از احوال او
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از
 معضلات مسائل الهیه با او معا^{ند} و مباحثه می نمودند
 و چون آثار کافی و بیانات متافیه از او^{مد} مشا
 نمودند نهایت احترام و رعایت را مخرج^{شدند} دادند

بناء علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
 انصافات حاصل نمود و خبر منقطع او با طر
 واکان شیوع یافت که شخص غریبی از آن
 در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم
 بحریر اهل سنه بوده پیدا شد و اهل آن دیار
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسکو
 معلوم شد که آن شخص ربیعاً، الله معهود است
 لهذا چند نفر با نجاشتا فتند و تضرع و
 زاری آغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب
 گردید و هر چند این طائفه از این وقوعات
 عظیمه از قتل و نیر و مسافره و زلزله و اضطراب
 حاصل ننمودند بلکه تکرر و تزايد نمودند
 لکن

لکن باب چون در مبادیت تأسیس بود که قتل
 گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
 سلوك و تکلیف خویش بجهت بودند اساساً
 مجرد محبت باب بود و این بی خبری سبب شد
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
 و چون تعرض شد بیدیدند دست ^{فعله} عمل
 گشودند لکن بعد از رجوع بجاه ^{بیت} الله در ترتیب
 و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این
 طائفه جهد بلیغ نمود بجهتیکه در مدت
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
 و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور فیر و صلح

و مشهود گشت که نوایا و مبادی و افکار این
 طائفه امور و روحانیّه و از متعلقات قلوب
 صافیّه است و اساس حقیقی اصل بصیرت^و اخلاقی
 و تحسین ادبی عالم انسانی است بمادیات^و فطریات
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
 این طائفه استقرار یافت بصیرت در جمیع بلاد
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور و سلامت^{نفس}
 و سکون قلب و نیت عمیمه و اعمال حسنه و حسن
 اداب مشتمل گردیدند و بر این قوم در نهضت
 اداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
 چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند
 اول اعراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و
 رفتار

رفتار این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر
 عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خادج
 از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض
 متبدل ضمائر و وجدان نماید و یاد حلی در
 عقاید احدی کند در کشور وجدان جزیره
 انوار رحمت حکم نتواند و بر سر می قلوب جزیره
 نافذ ممالک الملوک حاکم نشاید ایست که
 هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر و
 اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه
 و خواطر خویش نتواند و سد هواجر و ضمائم
 خود ننماید باری انصافش ایست که قریب
 سی و پنج سال است که از این طایفه مخالف دولت

و مغایر ملت امری حادث نشده و مشاهد
 نگشته و در این مدت مدیدی با وجود آنکه
 کثرت و جمعیتشان اصغاف مضاعف
 سابقست صدائی از جانی بلندتر ^{حد} خزانده
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه
 بجهت اعلامی این صیت در جهان و بیدار
 نمودن ناس حکم بقتل چند نفر مینمایند چه
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض قدیر
 بلکه تعمیر است خاموش و نسیان نکردد بلکه
 پر جوش و اعلان شود با روی یک حکایت
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
 و ادبیت کلی شخصی بانی عموده متعلی علیه

دست بقضا صرگشود و بانتهام برخواست و
 بر معذی تسمی بر سلاح نمود و چون معرض^{نهاد}
 و توبیخ ابطافه گشت فرار اختیار کرد و چون^{بن}
 بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما از
 چون از سلسله علما بود بدست یابی شدند
 و تسلیم حکومت نمودند و با اجرای تفریر حکم
 کردند از قضا در جیب کریمان او نوشته
 از بهاء الله بیرون آمد که مضمون آن ملا
 بر قصد قضا صر و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
 بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون
 این عبارات مندرج یافتند ان الله
 بری من المفسدین و هم چنین ان تقتلوا

خبر لکم من ان تغتلبوا و اذا عوقبتم فعلیکم بولاً
 الامور و ملاذ الجمور و ان اهلتم فوضوا الامور
 الى الرب الغیور هذه سمة الخالصین و صفة
 الموقنین حاکم چون مطلع بر این نوشته شد
 بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
 تادیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد
 آن شخص در جواب گفت اگر جمیع رضا می اورا
 مجری بدارید من از عقوبت و هلاکت خفا
 ممنونیت دارم حاکم بستم نمود و آن شخص را
 نمود باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق
 و تحصیل معارف و فنون افاق و حسن سلوک
 تا جمیع طوائف عالم و خیر خواهی کل ام و تالیف
 و اتحاد

واتحاد و اطاعت و انقياد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس
 سعادت حقیقیه مردم مان بجا، الله نهایت
 کوشش نموده متصل با طرف مخالف مصالح
 ارسال میشود و تأثیر عجیبی حاصل و بعد از آن
 جستجو و تفحص بعضی از آن مراسلات ملاحظه
 و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رساله
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله این عبارت مدکور بود: لیس ذلّة
 یعنی لعمری انه عزّی بل الذلّة عمل حبّا
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

فی عالم منہم من اخذ الهوی و اعرض عما امر و
 منہم من اتبع الحق بالہدی فالذین ارتکبوا ^{لغیا}
 و تمسکوا بالذین انتم لیسوا من اهل البیاء و محبہ
 طوبی لمن قرئ بطراز الادب و الاخلاق انه من
 نضر ربہ بالعمل الواضح البین هو الله تعالی
 شأنہ الحکمۃ والبیان حق جل جلالہ از برای ظہور
 جواهر معانی از معدن انسانی در دہر عصری
 امینی فرستادہ است اساس دین الله و مذهب ^{الله}
 انکہ مذہب مختلفہ و سبل متعدّدہ را سبب
 و علت بغض و تمایز این اصول و قوانین و
 دایمہای محکم متین از مطلع واحد ظاہر و
 از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر
 بمصالح

بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
 ای اهل توحید کمر همت را محکم نمائید که شاید
 جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
 و محو گردد و حب الله و لعباده بر این امر عظیم ^{خطر}
 قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی فارغ ^{ست}
 عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگردید
 قدرت الهی قاس را از این بلاء عظیم نجات بخشد
 در محاربه و اقعه بین دولتین ملاحظه نمائید
 طرفین از مال و جان گذشته اند چه مقدار
 فریها کآن لم یکن مشاهده شد مشکوه ^{نی}
 این کلمه عثمیه مصباح است او اهل عالم
 همه بار ملکدارید و بر لب یکساخا و یکسان ^{محبت}

واتحاد و موَدّت و اتفاق ملوک نمایند قسم باقی
 حقیقت نور اتفاق افق داروشن و منور سازد
 حقّ اکاه کواه این گفتار بوده و هست ^{بند} همدما
 تا با بمقام بلند علی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
 مقاصد و این امل ملک امان ^{و امید}
 حقّ ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان
 حقیقت و طریقت نطق نمودند و مقصد ^{قصه}
 و غایه مقصود ظهور این مقام ظهور این مقام
 بلند علی بوده و کفی بالله شهید است ای
 دوستان

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و دینان ^{شر} معاً
 نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون
 شما ازان محروم بلسان محبت و شفقت القا
 نمائید و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
 حاصل والا اورا با و گذارید و درباره او دعا
 نمائید نه جفا لسان شفقت خدا را قلوبست
 و مانند روح و بمثابه معانی است از برای
 الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب
 حکمت و دانائی اگر اهل توحید در اعصا
 اخیر بشریت غزاه بعد از حضرت خاتم ^{رح}
 مساواه فداه عمل می نمودند و بدلیش نیست
 میان حصن ارمغر عزم نمیشد و مدائن ^{معه}

خراب نمیکشت بلکه مدن و قری نظیر از امن و
 امان مرتین و فائز؛ از غفلت و اختلاف ائمه
 مرحومه و دستان انفس شریره ملت بیضاتیر
 و ضعیف مشاهده میشود اگر غافل میشدند
 از افوار افتاب عدل غافل نمیکشتند این
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابادی غافلین
 مبتلا گاهی بعرق و هنگامی بادر نه و از آنجا
 که منقای قاتلین و سارقین بوده من غیر چه
 ما را نفی نمودند و از این سحر اعظم معلوم
 بکجا وجه جاعل کبریه العالم عند الله رب العرش
 والثری و رب الکرسی الرقیع مناد در محل
 باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید اولیا بکمال
 استقامت

استقامت و اطمینان با فوق اعلیٰ ناظر باشند
 و با صلاح عالم و قربیت اعم مشغول گردند
 آنچه وارد شد و بشود سبب و علت ارتقاء
 کلمه توحید بوده و هست خذوا امر الله
 و تمسکوا به انه نزل من لدن امر حکیم
 با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بما
 منتفع به انفسهم دلالت کرد و راه نمودیم
 قسم بافتاب حقیقت که از اعلیٰ فوق عالم اشراق
 نموده اهل بها جز عمار و اصلاح عالم و هدایت
 اعم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع الناس
 بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
 و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

پنهان نه اَمام وجوه ظاهر دھویدا نفس
 اعمال کو اہ ایمنقال امروز صاحب بصری از
 اعمال واثا دمقصود پی برد و از گفتار و رفتا
 بمرد اہل بها اکاھی باید امواج بحر رحمت الہی
 بحال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنایت
 در کل جین نازل در ایام توقف در عراق منظر
 با جمیع احزاب پی پرده و حجاب جالس و مؤانس
 چہ معذور از اہل لاق بنفاق داخل و بوفاق
 خارج باب فضل بروجہ کل مفتوح باعلیٰ
 و مطیع در ظاهر بیکتم معاشرکہ شاید بدکار
 بد ریای بخشش بی پایان پی بر بند تحلیل
 اسم ستارہ بقسمی ظاهر کہ بدکار کار دہنود

از اخبار

از اختیار محسوب هیچ فاصدی محروم نماند
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب^{را}
 سبب بعضی از علای ای ایران و اعمال ناشایسته
 هتال بوده مقصود از علما در این مقامات^{سه}
 بوده که فاسد را از مشاطی بجر احدیه منع نموده اند
 و الا عالم عامل و حکیم عادل عثمانه روحند از
 برای حسب عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
 بناج عدل فرین و هیکلش بطر از انصاف
 مغتر قلم نصوح و ستار او صیت مبرماید و
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید
 مظلوم امر و ز مسجون فاسر و جنود اعمال و
 اخلاق بوده نه صغوف و جنود و تغلک و تو^ی

بلب عمل ناک عالم خال را حجت علیا نماید ✽
 آید وستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه
 مظلوم را نصرت نمائید الیوم هر نفسی را ده
 بلوغ یا علی المقام نماید باید نما عنده ناظر
 نباشد بلب نما عند الله لیس له ان یبصر الی ما
 ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمه الله المطاعه
 قلب نماید از شؤونات نفس و هوئی مقدس
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی
 الله بوده و هست اوست در عسکه انسان را
 از سهام بغی و فحشا حفظ نمایند لازماً
 ذایة تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم
 محسوب طایفه المقربون مدن القلوب
 باذن

باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نمود
 سراجیکه روشنی بچند حکمت بوده وهست
 مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه
 نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست و سخن
 گفتن با بدان و نشان و از حکمت خرم است
 چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
 بطلبید عبادش را از حق محنوم و انوار اسم
 قیوم محروم نفرماید یا احببا، الله ان قلم
 الصّدق یوصیکم بالامانة الکبریٰ لعمر الله
 نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کل نور
 عند نورها و ضیائها و اشراقها از حق

میطلبیم مدن و دیار من را از اشراق انوار
 شمس انما انت محروم نفرمائید جمیع رادر یکا
 و ایام با امانت و عفت و صفا و وفادارالت
 نمودید و با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و صلت
 کردید در لیالی و ایام صریقلم مرتفع و لسان
 ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
 تقویض سوخته و از دایحه برافزین مظلوم
 وارد صبر نموده اند و بخدا گذرانسته اند هر ضا
 عدل و انصاف بر اینچه ذکر شد شهادت را
 و میدهد این مظلوم در این مدت بمواعظ
 و مضایع ثوابیه کافیست نسبت نمودن تا بر کل

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
 کوز موده در نفوس خود را هدف سهام
 بلا یا نموده نزاع و جدال شان درندهای
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان نشأ
 تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علیه السلا
 بعد از همه زحمتهای امرآ، دولت راضی و نه
 علماء ملت میکنند یافت نشد که الله امام
 درگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کله
 بگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعرفه
 عمل ننمودند و در اظهار منکر و کوفاهی زرفت
 انصاف بمشایبه عنقا شد و صدق مانند
 کبریت احمر نفسی بجزیر تکلم ننمود. کو با عدل

بمشایه اهل حق مغرض عباد و مطرود دلا
 کشته سبحان الله در مقدمه ارض طاحنه
 بما حکم به الله تکلم نمود نظر باطنها ر قدرت
 و ابراز خدمت در حضور سلطان خلایق^{ملکه}
 معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره^{را}
 افتاب بیت کلین را حصن متین گویند
 و از حق مبین خیم پوشند جمعی مصلحین عالم^{را}
 بتمت فساد اخذ نمودند لعل الله ان نفوس
 خزعرت دولت و خدمت ملت قصدی
 و املی نداشته و ندارند الله گفته و الله
 میگویند و فی سبیل الله مال کنند ابد^{ستا}
 از مقصود

از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت
سلطان خدا الله ملکه را تأیید فرماید تا
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
امن و امان مزین گردد از قرار مدن کور بصراً
طبع مبارک بستگانرا گشود و مقتیدین را آزاد
بخشود بعضی از امور عرضش امام و حوّه عبداً
فرض است و اظهارش از سجیه ابرار تا خجالت
مطلع شوند و آگاه گردند آنکه علمیم من یشاء
بما اراد و هو المقتدر الامر العظیم الحکیم از آن
ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
سبب حیرت شد نواب و الامعتمد اللّه
فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده انچه ذکرش

محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان
 بسیار کم ملاقات نموده اینچه در نظر است و با
 در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریف
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانی یوم جمعه
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب حرکت
 فرمودند ایشان عالم و اکا هند نباید بغیر حق
 تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید
 اینکلمه را امام و حبه از قبل مظلوم مذکور
 استدل من حضرتك العدل والا نضاف فيما
 ورد على هذا المظلوم الغریب طوبی از برای
 نفسیکه شبهات اهل هوی او را از اظهار
 عدل باز نداشت و از انوار نیز انصاف
 محروم

محروم ننمود: یا اولیاء الله فی اخر القول نویسم
 مرّة اخرى بالعقّة والأمانة والدّیانة والصدّق
 والصفاء صنعوا المنکر وخذوا المعروف هذا
 ما امر به فی کتاب الله العلیم الحکیم طویل
 للعاملین: در این حین قلم نوحه منیاید و میگوید
 یا اولیاء الله بافق راستی ناظر باشین و از دور
 فارغ و منقطع و از ادلا حول و لا قوّة الا بالله
 بالحلمه در سابق درو لایات در السن و
 افواه مردمان در ایران بحق اینطایفه روایات
 و حکایات مخالف و مباین بلکه منافی مرتب
 عالم انسانی و معارض موهبت الهی افتاد و
 اشتها ریافت و چون اساس قرار و استقرار

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقت
 حال این طائفه واضح و روشن گردید و بدو^ح
 ثبوت و اصل شد که اساس مخالف^{ست} ظنون نا
 و بنیان مباین بکار و قیاس در رفتار و کردار
 و اخلاق و احوال محل اعتراض نه اعتراض در اصل
 بر بعضی ضما^ن و عقائد این طائفه است و از
 قرائن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی^{صفت} این
 و رسوم با ثبات و صداقت و دیانت این طائ^{فه}
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند بر سر
 اصل مطلب و ولی مدت اقامت این اشخاص
 در عراق مشهور اقامت نمودند چه که غربت^{سبب}
 سبب

شهرت گشت بقسمیکه بسیاری از طوائف
 سائره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب
 الهی را بستند لکن رئیس این طائفه مقاصد
 هر حزبی را دریافته و کمال سکون و سلوک و
 ثبوت حرکت می نمود و نمیکن احدی ننمود بلکه
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
 تشویق و تحریر بنوایای حسنه و مقاصد
 خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکت
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین در مدینه
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول جنبه
 حسن الفات خواستند و روابط موثری بستند
 لکن رئیس موافقت ننمود و از اتفاقات غریبه

آنکه در عراق بعضی از خاواده سلطنت با آن
 دول همراه گشتند و بوعده و وعیده مسا از
 و این طایفه لسان بویغ کشودند و نصیحت اغا
 کردند که این چه دناوات است و وضوح خیانت
 که انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
 زفاصیت حال با صیانت جان و مال خود دارد
 این و بال عظیم و خسران مبین اندازد و متصدی
 امری کرده که داعی ذلت کبری و جالب نفرت عظمی
 در سوائی احریت و اولی کردد هر ذلتی را تحمل توان
 نمود مگر خیانت و من و هر گاهی قابل عفو
 مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
 ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواهی خود^{ند}
 و اخطار

و اظهاری خلوص و نیکو خواهی کردند و حقوق و
 داری را مقلدش شمردند و این مقصد حلیل^{را}
 فریضه ذمت خویش دانستند و این اخبار در عراق^{فت}
 عرب بشیوع یافت و خیر خواهان وطن زبان
 بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند
 و چنین گمان میرفت که این وقایع بحضورها^{یون}
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم^{شد}
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که خا^{به}
 مدبران و ملکه به پیشگاه دارند در خفیه^{نما}
 نسبت با این طائفه عزوفات و اسنادات عجیبه
 داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی
 سبب تقرب درگاه و علت علو شأن و

جاه است و چون هیچ نقیبی در دربار معدلت
 در این خصوص با زادی سخن نتوانست نمود و در
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
 میدیدند از این سعایتها و روایتها مسئله
 عراق در طهران جنامت یافته و مبالغات
 عظیمه شده لکن خبرالقولوسها چون بحقیقت
 واقف بودند معتدله حرکت مینمودند تا آنکه
 میرزا بزرگخان قر و بی خبرالقولوس بعد
 شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را به پیش
 گذرانده از دور اندیشی در کما بود بان مشا
 در عراق هم عهد و میثاق گشته که همت بخراب
 و اضلال محکم بست و آنچه قوه تحریر و بنا
 داشت

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
 سرطوماری بطهران نوشت و ایمان و پیمان
 با حضرات مشایخ نمود و لا غنه من ثوری بحضور
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقادیر و
 تقادیر را پامیه و اسامی بنود جمیع بناخیر و تسو^{یف}
 میکند شت تا آنکه این مشایخ با خبر ال مجلس^ش
 فراهم آوردند و جمیع علمای اعلام و مجتهدین
 عظام را در کاظمین علیها السلام جمع نمودند
 و متفق و متحد شدند و بجهت دین کمر ملای^{محل}
 و بحفاشرف نوشتند و جمیع را دعوت نمود^{ند}
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از^{حله}
 عالم جلیل خجری و فاضل نبیل شهر خامنه

المحققین مرحوم مغفور الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
 کل بود مزد و ناطلاع حاضر شدند و چون از
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بزرگ
 حقایق این طائفه واسرار و مسائل الهیه
 این فیه کما هی حقها مطلع نیستیم و تا بحال در احاطه
 و اطوارشان منافی کتاب صبیح که داعی تکفیر باشد
 چیزی ندیده و نفهمیده ام لهذا مرا از این قضیه
 معاف دارید هر کس تکلیف خویش را دانسته عمل
 نماید باری مقصود مشایخ و قول رسول هجوم عام
 یعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
 تدبیر عظیم التاثر بلکه سبب غلبت و مایه یوسعی
 شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کز
 آمده

آمدن بودند پریشان شدند در خلال این احوال
 مفیدین از هر طرف حتی بعضی وزرای مغزول
 تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منہج و سلوک
 دهند و متصل از جمیع جهات پیغامهای کذب
 ارا حقیف متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر را
 ایران قلع و قمع و اعدام و اهلاک این طائفه است
 و متصل اخباره با حکومت محلیه ممتد و عنقریب
 جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
 لکن بابیهها بسکون و سکوت وقت میکردند
 و سلوک و روش را ابد تغییر ندادند و چون
 بزرگان از اینگونه حرکات نیز منوی ضمیر خود را
 ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر در فکر

تکدیرو تحقیر افتاد هر روز بهانه حبس و
 اهان می کرد و ولوله و آشوبی انداخت و عالم فتنه
 برافراخت تا کار مشرف بر آن شد که بعینه فساد
 شود و زمام امور از دست رود و قلوب در ^{بی}شو
 و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
 بهر وسیله از علاج مزاج عاجز گردند و آنچه
 مراجعت نمود مذخائب و خاسر گشتند و چون
 این درد داد وائی و این درد و اصفائی نیافتند
 نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند ^{وقت} مذغای
 منع اللفساد معدودی بسلك تبعیت دولت
 علیه عثمان نبیه داخل شدند که این ضوضاء را
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکیه فساد شد
 و ثلثه و ثلثه

وقولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت ^{یاد}
 پادشاهی اخبار کرد و از هر جهت با مشایخ متفق
 بوسائل تحدیش اذهان تشبیه نمودنهایت
 معزول و متکوب و پشیمان و پریشان گشت
 باصل مطلب پیر از زیر یازده سال و چیزی
 بهاء الله در عراق عریبا قامت نمود روش و
 سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت
 وصیت فرامید نمود چه که در میان نامس فاجر
 و مشهود و با جمیع طوائف معاشر و مألوف
 و با علما و فضلا در حل مسائل مشکله الهیه
 و تحقیق حقائق مطالب معضله ربانیه

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف
 معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و ^{بر} وارد
 خوشنود می نمود این نوع حالات و حرکات او
 سبب شد که گمان می نمودند و از خواص علوم
 غریبه بشمارند و در این مدت میرزا یحیی مستور
 و پنهان و پودش و سلوک سابق باقی و بر
 قرار بود حتی چون فرمان از علیحضرت پادشاه
 عثمانی حرکت بجاء الله از بغداد صادر شد
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت ^{کام}
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار
 ترکستان و چون مصمم به پیچیدن از این دو
 رأی نشد غایت بخواهش خویش پیش از ^{جمیع}
 هجرت

بصیئت درویش در لباس خفا و تبدیل عمارت
 کرکوت و اربیل شد و از آنجا حرکت متواصل
 واصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
 شدند در کنار قافله منزل و مأوی نمود
 با وجود آنکه در آن سفر حکام و مأمورین کمال
 رعایت و احترام را مخرجی داشتند و حرکت و قرار
 بحشمت و وقار بود مع ذلک دائماً در لباس
 تبدیل پنهان و بقصو و احتمال حصول تعرض
 احتراز داشت و بر این قرار وارد اسلامبول
 شدند از طرف سلطنت سنیه عثمانیه
 در مصارف خانه منزل دادند و طایبیت و رعایت را
 از هر جهت در بدایت مخرجی داشتند از جهت

تنگی محل و کثرت جمعیت و زیستیم بخانه دیگر
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان در میدان
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتدله
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و محاسن
 تزیین و تشیيع می نمودند که این طائفه قتل
 افاقند و هادم عید و میثاق منبع فساد
 و محرب بلاد آتش افروخته اند و جهانی را سوخته
 اگر چه بظاهر راسته اند لکن هر نعمت و عقوبت را
 شایسته لکن حضرات بصیر و سکون و قانی و
 وثوق سلوک نمودند حتی بهجت مدافعه
 مزاحم مقامات عالیہ نکشتند و بخانه احد
 از افاخم آن مملکت مراده ننمودند هر یک از
 اعظم

اعظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
 نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود
 تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
 بخیرخواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت^{ست}
 و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیویدیم و ا^د
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی ندا^{شته}
 و نداریم که مراجعت کنیم و در دساریم و آنچه در^{پس}
 پرده قضایان در میزد عیان کرد و تعجیر و
 تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سروران
 دل آگاه اصحاب عقول و انتباهند البته جستجو^{ست}
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

حقیقت متمنع و محال است در این صورت تصدیق
 و کلاً و تعجیز و ندای در بار چه لزوم از هر فکر و
 ازاده و معصداً رات دامه‌ها و اماده هستیم قل
 کل من عند الله برهان کافی وافی است و ان
 یسک الله بصره فلا کاشفه الا هو علاج
 مثالی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا
 و در قطعه رومیلی در غنیه را مسکن و مقر تعیین
 فرمودند بابیها کلاً به همراهی ضابطان بان شهر
 روانه شده لانه و امشیانه نمودند از قرار مکه از
 بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن
 شهر مسموع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت
 نمودند که اهالی مملکت و مأمورین دولت استا^{یش}
 مضمودند

میفودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند و
 چون بپناه الله با علما و فضلا و بزرگان و
 ارکان ملاقات میفود و عیبت و شتمی در
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انانیت
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
 مهد راحت آرمیدند و اوقاتی با سوداگر ^{نیکو} میکرد
 که مستند محمد نامی اصفهانی یکی از اتباع بامیرزا
 بجو طرح امیرش و الفتی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت یعنی راز هفتنه اچان
 نمود و با عوای میرزا بجو قیام که ذکر این ^{نظم}
 در همان بلند و نامشان از چند گشته خو
 و خطری باقی نماند و بیم و حدی در میان ^ن

از تابعی بگذر تا متبوع جهان کردی و از تحت الشعاع
 خارج شو تا مشهور و افاق شوی و میرزا یحیی ^{نیز}
 از قلت تا مثل و تفکر در عواقب و کم تحریر ^ن کمفتو
 اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل را ^{ضع}
 شد و آن ندی عزیز گشت باری بعضی اند ^{ست}
 اینطایفه آنچه نصیحت نوشتند و دلالت ^{طریق}
 بصیرت نمودند که مثالهای مثال پرورده ^{نش}
 برادری و در بستر راحت ارمیده و سرود
 این چه ضحیف است که از نتایج جنونست تو باین
 اسم بی رسم که نظر عبد الحظ و مصلحتی ^{ضع}
 شده است مغرور و مشو و در نزد عموم ^ن خویش
 مذموم بخواد پایه و مایه تو منوط بکلمه

و علو و سموت نظر مجاز فظه و ملاحظه باری انچه
 نصیحت بیستن نمودند تا اثر کتر یافت و هر چه
 دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
 و بعد اثنی عشر وضع افزوخته شد با وجود آنکه
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال درهاست
 کمال در فکر معاش و شمریته افتادند و بعضی از
 منعلقات میرزا بجای برآید رفتند و استاد
 اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله ^{علیه السلام}
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از
 خویش دور و هم مجور نمود پس سید محمد بهجت
 اخذ شمریته با سلامبول توجه نمود و باب تکلیف
 باز از قرار مذکور این فقره سبب خزن اکبر شد

و علت قطع مروده و در اسلا مبول نیز بعضی
 دویات خود سرافه نمود از جمله گفته ان شخص ^{شهر}
 از عراق آمده است میرزا یحیی است بعضی ^{خطه} ملا
 نمودند که این خوب اسباب فساد است و سبب
 ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و از فرین
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود کن
 اعطید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید
 تا فیض و برکت اشکار گردد دریا و بی موج ^{صیت}
 ندارد و ابروی رعد باران ندارد باروی بامیگو
 گفتار ان بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و ^{تج}
 بر زبان داند که سبب تشویق افکار کشت ^{رفته}
 آنان که تحریک و تشویق می نمودند در گوشه
 و کار

و کار بلکه در دربار بدون استثنای تشیع
 بلیغ نمودند که باین چنین گویند و چنان زیاده
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین است که
 فساد و فتنه سبب شد و امور مستهکمت
 و دیگر بعضی ازها مآل ظهور یافت که الحاد
 ضرورتی گمان شد و مصلحت نفی حضرت میا
 آمد و بعثت احرار و بهاء الله را از روی
 حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه
 برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغه
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باز
 جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
 نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیب کرد

و نماغت نمود ثمری بنخشید نهایت حاجی جعفر
 نامی بر اشغت و بنالید و حلقوم خود بدست
 خویش برید حکومت چون چنین دید کل را
 اجازت معیت داد و از ادرنه بساحل دریا
 وارد نمود و از اینجا بکجا حرکت دادند و چنین
 میرزا یحیی را بمأغوسا فرستادند و در اوقات
 اخیره در ادرنه بمآء الله رساله مفصل ترقیم
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اناس عظم
 این طائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسلک و منهج را مشهود و عیان بعضی از
 مسائل سیاسیّه تفصیل داد و بعضی ادله
 بر راستی خویش اقامه نمود و حسن نیت و صدا
 قلّت

و خلوص این طائفه را تقریر کرد و بعضی فقرات
 مناخات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود
 و در لغافه گذاشته و عنوان آن را بنام هایون
 اعلی حضرت شمرید و ایران عزیز نمود و در مقدمه ^{شد}
 داشت که شخصی با کد دل پاک باز منقطعاً ^{شد} الی
 و متوکلانه شاهد الفداء در کمال تسلیم و رضا
 این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید و
 اذاهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت
 و بحضور اعلی حضرت تاجدار شتافت موب
 هایون در خارج طهران مقیم و مکان ^{شد}
 لهذا در محلی دور مقابل سر پرده ملوکا ^{شد}
 بتنهائی بر سر سنی قرار یافت و روز و شب

منتظر مرد در کباب پادشاهی و با حصول مثل
 بحضور شهر یاری بود سه روز و این منوال
 در حالت صیام و قیام میگذرانید جسم نحیف
 و روح ضعیفی باقی ماند روز چهارم ذاتها
 بدورین اطراف و اکثاف را اکتشاف صغیر
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بروی
 سنگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد
 که کلام بشکر و شکایتی و استدعای داد و
 معدلت دارد بکلی از ملازمان درگاه ^{تفقّد}
 حال انجوان امر فرمودند چون مستفسر شد
 رساله در دست داشت و بدست خویش
 تقدیم حضور نمایان خواست و چون اذن
 حضور

حصو ریافت در فرد سر برده بمکین و ارام و ادای
 زامد الوصف و با و از بلند یا سلطان قد
 جتک من سبأ نبأ عظیم ناطق کشت امر با خد
 رساله و توقیف آورنده فرمود ندا علحضرت
 پادشاهی اراده تانی داشتند و کشف حقیقت
 خواستند لکن حاضران زبان بطغش شدید ^{کنند}
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جرت عجب
 مکتوب مغضوب احزاب و منفی بلغاد
 و سقلا برای ترس و هراس بحضور پادشاه
 آورده اگر چنانچه فوراً جزای او شدیده ^{بند}
 مزید جبارت عظیم کرد و لهذا وزرای دبا
 اشارت بسیاست نمودند و حکم بعقوبت و

و نعمت اول زنجیر و شکنجه نمودند که یاران دیگر
 برورده تا از سیاست جاسوزخات یابی و
 رفیقان را اسیر کن تا از نعمت زنجیر و حدت
 شمشیر دهانی جوئی آنچه عذاب نمودند و
 داغ و عذاب کردند در مسکون و سکوت فلان
 و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون شکنجه
 نتیجه نداشت در حالتیکه جلادان از بسیار
 و مین و او در بند اغلال و زنجیر و در زیر شمشیر
 با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
 قتل و اعدام نمودند از عکس و خواست و نوا
 تماشا یا فتم چه که بخضوعی عجیب و خشوعی غریب
 در نهایت تسلیم نشسته بود باری علیحضرت
 تاجداری

تاجدارى چون بعضى فقرات را مطالعه فرمودند
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
 متاثر گشتند و اظهار تاسف فرمودند از اینکه
 ملا زمان تعجیل نمودند و عقوبت شدید
 مجری داشتند حق روایت کنند که سر مرتبه
 فرمودند ایاز اسطوره مرسله را کسی مؤاخذ
 نماید بعد از مرید شاه صنادید که حضرات علما
 اعلام و افاضل مجتهدین کرام هوایی بران رساله
 مرقوم نمایند و چون بخاریر علمای دارالخلافت
 مطلع بر مندرجات رساله شدند حکم فرمودند
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین ^{است} مبین
 معارض اصول دین و مزاحم ملوک و ^{است} مسلمان

لهذا فلع دفع ورد ع و دفع از مقتضیات^{مباح}
 ثوبه بلکه از فرض عین است این جواب^{دیشگاه}
 حضور مقبول نیست اد که مضامین این رساله
 مخالفت و ضوحي با شرع و عقل نداشته و
 دخلی با امور سیاست و حکومت ننموده و
 تعرض و اعتراضی بر سر ریاست نکرده لهذا
 باید حقائق مسائل را تشریح نمود و جواب^{بیتصحیح}
 و توضیح مرقوم که سبب زوال شبهات و حل
 مشکلات شود و بجهت کل مدارا احتیاج کرد
 بادی بعضی از فقرات آن رساله مرقوم میگردد
 که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله
 لبان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و

ایقان و فدای جان در سبیل جانان و مقام
 تسلیم و رضا و کثرت مصائب و بلا یا و شد^{لک}
 و دزایا و وقوع در بهمت فساد بواسطه اعدا^ع
 و شتوت برانت خویش در حضور اعلی حضرت^{شاه}
 و تبری از نفوس مفسده و بیزاری از گروه
 غایبه و شروط خلوص ایمان بنصوص قرآن
 و لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از سائر خلایق^{لوق}
 در دارقانی و اتباع او امر واجتناب مناهج
 و ظهور قضیه باب از تائید الهی و عجز من علم
 الارض از مقاومت امرسمائی و بهوش آمدن
 خویش از نفحات ربانی و بامن سبب وقوع عشر^{در}
 بلا یا نامتناهی و بدون تعلم حصول^{هست}

سبحانی واستفاضه از فیض غیبی صمدانی و
 اشراق علم لدنی و معدوری خویش در نصیحت
 و هدایت ناس و کتاب کمالات انسانی و
 اشتغال بنا و محبت الهی و تشویق بر توحید
 حصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
 و مناجات بلیغی در نظامیت تصرع و تنبیل و
 ذاری و امثال ذلک بعد بلسان فارسی
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست:

يَا اَلٰهِيْ هٰذَا كِتٰبٌ اُرِيْدُ اَنْ اَرْسَلَهُ اِلَى السُّلْطٰنِ
 وَاَنْتَ تَعْلَمُ بَايَ مَا اُرِدْتُ مِنْهُ الْاَظْهَرُ عَدَلًا
 لِخَلْقِكَ وَبِرِّ ذَالِطًا فَاَهْلَ مَمْلَكَتِكَ وَاِنِّيْ
 لِنَفْسِيْ مَا اُرِدْتُ اَلَا مَا اُرِدْتَهُ وَلَا اُرِيْدُ مَحْجُوْلًا
 اَلَا

الا ما تريد عدمت كينونة تريد منك دونك
 فوعزتك رضاك منتهى املی و مشیتك
 غایة رجائی فارحم یا الهی هذا الفقیر الذی
 نثبت بذیل غنائك وهذا الذلیل الذی
 یدعوك بانك انت العزیز العظیم ابتدیا الهی
 حضرة السلطان على جزء حدودك بین عبدا
 و اظهار عدلك بین خلقك لیحكم على هذه
 الفئة كما یحكم على منادونهم انك انت المقدر
 العزیز الحکیم : حسب الاذن واجازه سلطان
 زمان ابن عبدازمقرسر یسلطانى عبر
 عرب توخه نمود و دوازده سنه دران ارض
 ساكن و در مدت توقف شرح احوال و بیك

سلطانی معروض نشد و هم چنین بدو^ن خا
اظهاری نرفت متوکل^ن علی الله دران ارض سنا
تا آنکه یکی از ما مودین دارد عراق شد و بعد
از ورود در صدد ازیت جمعی فقرآ افتاد هر
باغوائی بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
بوده مع آنکه ابد خلاف دولت و ملت و
مغایر اصول و اداب اهل مملکت از این عبا
ظاهر نشد و این عبد عبا حظه اینکه مبادا
از افعال معتدین امری منافی رای جهان
ارای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بنما
وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار فرست
تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با آنچه حکم
سلطانی

سلطان صد و ریابد معمول کرد مدتها
 گذشت و حکمی صد و ریافت تا آنکه امر
 بمقامی رسید که بیم آن بود بغتة فساد
 برپا شود و خون جمعی ریخته گردد ^{حفظاً} لا بد
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توحه نمودند
 اگر بنظر عدل در انچه واقع شده ملاحظه
 فرمایند بر مرآت قلب منیر روشن خواهد شد
 که انچه واقع شده نظر بمصلحت بوده و چاره
 حزان بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه ^{هد} شایسته
 و کواهند که در هر ملبه که معدودی از این ^{بعض}
 بوده نظر بتعددی بعضی از حکام نازرب و
 حبال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از

ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده
 و کواه بن عبد عمل اوست چه که کل مطلعند
 شهادت میدهند که جمعیت این حزب در آن
 اوقات در این اکثر از قتل بوده و مع ذلک
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده
 قریب با نرزه سنه میشود که کل ناظر الی الله
 و منوکل علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
 از ورود این عبد باین بلد که موسوم بادرفه^{ست}
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت سؤال نمود^{اند}
 اجوبه شتی در جواب ابسال بگو از آن اجوبه
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور

واضح

واضح کرده که این عبد جز صلاح و اصلاح با حق
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که من غیر
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مکتوف
 نباشد این قدر معلوم میشود که بعنایت
 واسعه و رحمت سابقه این مظلوم را از طراز
 عقل محروم نفرموده؛ صورت کلماتیکه در
 معنی نصرت عرض شد اینست: ^{الله} هو الله
 تعالی معلوم بوده که حق جلّ و جلاله مقتدر
 از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا محاربه
 نماید سلطان سلطان بفعل ما بقاء
 ملکوت انصار از بر و بحر بید ملوک گذاشته

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
 مراتبهم آنکه هوالعقندر المختار و انچه حق
 جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبا
 اوست که کائنات ذکر و محبت ربانیه و خزان علم
 و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان الانرا
 این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا
 و مانیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
 ملک اسماء و صفات شوند پس باید در
 مدینه قلب میکانه راه نیابد تا دوست
 یکانه بمقرر خود اید یعنی تجلی اسماء و صفات
 نه ذات تعالی چه که ان سلطان بمثال
 لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و
 بود

بود پریضرت الیوم اعتراض بر احدی و محام
 ما بنفسی بنوده و نخواهد بود بلکه محبوب^{الست}
 که مدائن قلوب که در تصرف نبود نفس^و
 هوای است بسیف بیان و حکمت و تبیان
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده بضرت^{نما}
 باید اول بسیف معانی و بیان مدینه طلب
 خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله
 محفوظ دارد و بعد مدائن قلوب توجه کند
 اینست مقصود از بضرت ابدافساد محبوب^{حق}
 بنوده و بیست و آنچه از قبل بعضی از رجال
 ارتکاب نموده اند ابدامرغی بنوده ان تَقْتُلُوا
 فی رِضاهِ تَحْزِیرُ لَکُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا الْیَوْمَ مَا بَدِ

احبای الهی ثانی در مابین عباد ظاهر شوند
 که جمیع را بافعال خود و رضوان ذی الجلال^ت هذا
 نمایند قسم با ثواب فوق تقدیر که ابد^ن و ستا
 حق ناظر بر صر و اموال فانیه او نبوده و نخوا^{هند}
 بود حق لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
 اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس^{بر}
 فانیه از شئونات ترابیه طاهر و مقدس
 شوند و بمقامات باقیه وارد گردند و
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
 از کل بوده نه از حب ممکنات نفی با و درج
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکانه ترا^{بیه}
 ظاهر و با و راجع خواهند شد و حق فردا و حلا^ل
 در عمر

در مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
 دلو بوده استقر و لا يعلم ذلك الا هو و عنده
 علم الكتاب لا اله الا هو العزيز الوهاب انتقل
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات شاهانه
 بنفسه بنظر عدل و عنایت در آن نظر فرما^{ید}
 و بجز این بعضی من دون بینه و برهان کفایت
 نفرمایند پس الله بان یؤید السلطان
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد العا^{لمین}
 و بعد ازین عبد را باستان بول احضار فرم^{ودند}
 با جمعی از فقراء وارد آن مدینه شدیم و بعد
 از ورود اندک با احدی ملاقات شدیم که

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر^{ها}
 هر یک مبرهن کرد که این عبد خیال فساد^{شته} نداشت
 و ابد با اهل فساد معاشر نبوده و فالذی
 انطو^اسان کل شیئی ثباتاً، نفسه نظر عمر^ا
 بعضی مراتب توجه بجهتی صعب بوده و لکن
 لحفظ نفوس این امور واقع شده ان ربی علیم
 ما فی نفسی والله علی ما اقول شهید ملک
 عادل ظل الله است در ارض باید کل در ستا^م
 عدلش مأوی گیرند و در ظل فضلش بیاسا^{ند}
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص
 بعضی و ن بعضی شود چه که ظل از ذی ظل
 خاکی است و حجل ذکره خود را رب العالمین
 فرموده

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مفرقا^{ید}
 تعالی فضله الّدی سبق الممکنات و رحمته
 الّتی سبقت الغالیر این بسی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری
 که بان معروفند از احق دانسته و اخذ کرده^{اند}
 لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله کنش^{اند}
 و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن
 کواهیست صادق و شاهدیست ناطق علما
 ما هم یدعون ایا شاهد شده که عاقل
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
 گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید^{ست}
 چه که مختصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

جمعی کثیر از هر قبیله از کوثر معارف الهی سرشته
 شده مشاهد فدا در ره دوست بخان و دلشنا^{فته}
 اگر این نفوس که لله از ما سونه گذشته اند و
 جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب
 شوند مکلام حجت و برهان صدق قول دیگران
 علی ضاهم علیه در محضر سلطان ثابت میشود
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و
 غمسه فی الحجة بحر رحمته و غفرانه با آنکه از علم
 علمای عصر بودند و انقیاد از هدا اهل زمان
 خود و جلالت قدرشان عبرت به بوده که
 السن بربیه کل بذکرو ثنائیش با طوع و بیهود
 و در عشق موقن در غرای باروس با آنکه خود

فتوای جهاد فرمودند و از وطن معروف بنصرت
 دین با علم مبین توجه نمودند مع ذلک بطش
 سیر از خیر کثیر گذشتند و مراعت فرمودند
 بالیت کشف الغطاء و ظهور ما سر عن الانصاف
 و این طایفه بیست سنه متجاوز است که در
 ایام ولیالی بسطوت غضب خاقانی معذب و
 از هبوب عواصف قهر سلطانی هربایدید
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی بد و ناند
 و چه مقدار از آباء که بی سپر گشته اند و چه مقدار
 از امهات که از بیم و خوف جرئت آنکه بر اطفال
 مقتول خود توجه نمایند نداشته اند و بسی از
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

و در اشراف در نهایت فقر و ذلت مشاهد شد^{اند}
 ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم و ما
 من هوا الا وقد ارتفعت اليه ذراتهم و در
 این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب
 قضا سهام بلا باریدن و مع جمیع این قضا یا
 و بلا یا نارحب الهی در قلوبشان نشان مشتعل که
 اگر کل زاقطه قطعه نماید از حب محبوب عالمیان
 نکذ رند بلکه بجان مشتاق واملند آنچه را در
 سبیل الهی وارد شود ای سلطان نعمات حمد
 رحمن ابن عباد را تقرب فرموده و بشر احدث
 کشید کواه عاشق صادق در استین باشند
 و لکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک
 دفنا را

زمانه از انسبت بمرحمان حرم و قاصدان
 کعبه عرفان مکتد رهوده اند ای کاش را
 جهان را ای پادشاهی بران فرامیگرفت که
 این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حضور
 حضرت پادشاهی اتیان حجت و برهان مینمود
 این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی را
 ابد تا حقیقت امر در ساحت حضرت شمران
 واضح و لایح گردد و بعد از آن مرید و انا حاضر
 تلقا، سر بر سلطنتک فاحکم لی او علی حذر
 رحمن در فرقان که حجت باقیه است ما بین
 ملائک و ان میفرماید فَمَتَّوْاْ الْوَتَّ اَنْ نَّکْتُم
 صادقین تمنای موت را برهان صدق و

و بر مرآت ضمیر مکرر منیر معلوم است که البو
 کدام خربند که از جان در سبیل معبود عا^ل
 گذشته اند و اگر کتب استدلالتیه این قوم
 اثبات ما هم علیه مدعیان مسفوقه فی سبیل
 تعالی مرفوع می شد هرینه کتب^{ین} لا تحصى
 بر تبه ظاهر و مشهور بود حال چگونه این قوم
 که قول و فعلشان مطابقست میتوان انکار
 نمود و نفوسی را که از مکذره اعتبار در سبیل
 مختار ننگ داشته و نمیکز رند مقصد بقی نمود
 بعضی از علماء ایران که این بنده را لکیر نموده^{اند}
 ابداملا قات^{اند} ننموده اند و این عبد را مذنب^{اند}
 و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلك قالوا
 ما ارادوا

ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی را
 برهان تا بدی محض قول و اسباب زهد ظاهر
 نبوده ترجمه چند فقره از فقرات صحیفه ^{میکنند}
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب ^{مست} این مقام
 لبان پارسو عرض میشود تا بعضی از امور
 مستوره در پیشگاه حضور مکتوف شود
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که
 مکلمات مکنونه الیوم معروفست قومی هستند
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
 مطیع نفس و هوی صغیر مایه ای پیرو فایان
 چرادر ظاهر دعوی مشائی کنند و در باطن
 ذنب اعنای من شده اید مثل شما مثل

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درستی و
 روشن است و در باطن سبباً ضلالت و هلاکت
 کاروانهای مدینه و دیار منست و هم چنین
 میفرماید ای بظاهر آراسته و بیاطن گاه^{سته}
 مثل تو مثل ابلیخ صافی است که کمال لطافت
 و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود و چون بد^{ست}
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره از آن را قبول
 نفرماید تجلی افتاب در تراب و مرآت هر دو
 موجود و لکن از فرق دان تا ارض فرق دان بلکه
 فرق بی منتهی در میان و هم چنین میفرماید^{بد}
 ای سپردنیا بسا سحر گاهان تجلی عنایت من
 از مشرق لا مکان بمکان تو آمد و تو را در بستر
 راحت

راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی
 بمقرع نورانی رجوع نمود و در مکان من قرب
 نزد جنود قدس اطهار ندا شستم و محبت ترا
 نپسندیدم و هم چنین میفرماید ای مدعی
 دوستی من در سحرگاهان نسیم عنایت من
 بر تو مژد نمود و تو از فراتش غفلت خفته یافت
 و بر حال تو کربست و باز گشت انتهی لذا
 در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول آمد
 الکفار دود و در فرقان که فارق بین حق و
 باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا
 ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا
 بجهالة فتصبوا علی ما فعلتم ناد مبین

و در حدیث شریف وارد لا یصدّقوا النّما^م
 بر بعضی از علما امر مشتبه شده و این عبد^{را}
 مذکور اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
 شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم^{لله}
 فی الکتاب نکلّم^ن نموده و باین آیه مبارکه ذا کر
 ھک ننعمون منّا^{قوله تعالی} الا ان امنّا بالله و ما انزل
 الینا و ما انزل من قبل^{ای پادشاه زمان}
 چشمهای این وارکان بشتر رحمت رحمت^{متوجّه}
 و ناظر و البتّه این بدایا را رحمت کبری ازین
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
 در امور توجّه فرمایند که سبب رخای قلوب^{کرد}

کردد و این خیر محض است که عرض شد و کفو
 بالله شمسیداً: سبحانک اللهم یا الهی اشهد
 بان قلب السلطان بین اصبعی قد رنک و
 نرید قلبه یا الهی الی سطر الرحمة و الاحسان
 و انت انت المتعالی المقدر المنان لا اله الا
 انت العزیز المستعان: در شرائط علما میفرماید
 و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و
 حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر
 مولاه فللعوام ان يقلدوه الی آخره و اگر
 پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
 الهام و رحمن جاری شده فاضل شود و ملاحظه
 میفرمائید که متصفین باین صفات و از

در روایت مذکوره اقا زکریا احمدی لداهر
 نفسیه مدعی علم است قولش مجموع نبوده و
 نیست و هم چنین در ذکر فقههای اخرا الزمان
 میفرماید فقهائ ذلک الزمان شرفهائ
 تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والایم
 تعود واکرا عن روايات انفسی کذب غامد
 اثبات ان بر این عبد است چون مقصود
 اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
 علما نیکه فی الحقیقه از کاس نقطاع اشامیده اند
 ابد متعرض این عبد نشده اند چنانچه مرحوم ^{شیخ}
 مرتضی علی الله مقامه واسکنه فی طلبات
 عنایتیه در ایام توقفه در عراق اظهار محبت
 میفرمود

میفرمودند و بغيرها اذن الله در این امر ^{ند} نکند
 نسئل الله بان یوفق الکمل علی ما یحب و یرضو
 حال جمیع نفوس از جمیع امور و خشم پوشیده اند
 و باذیت این طائفه متوجه جنانچه اگر از بعضی
 که بعد از فضل باری در ظل رحمت سلطان
 ارمیده اند و بغمت غیر مشایه مشغول
 شود که در خرابی نعمت سلطانی چه خدمت
 اظهار نموده اند بحسن تدبیر مملکت بر بحال ^{ند} انگریز
 و یا بامری که سبب اسایش رعیت و آبادی مملکت
 و بقای ذکر خیر دولت شود توجه نموده اند
 ندارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب با هم
 نابی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

بمقتل و تاج مشغول شوند چنانچه در تبریز
 و غیره بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ
 نمودند و ابتدا در پیشگاه حضور سلطان عیسی
 نشاندند که این امور نظر بان واقع شده که این فقره
 بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
 و این فقره را پرداخته اند طوائف متعدده و ملل
 مختلفه در ظل سلطان مترجمند بکتابخانه
 این قوم باشند بلکه باید علوه مت و سمو قسط
 ملازمان سلطانی بشارت مشاهده شود که
 در تدبیران باشند که جمیع اشراف و سائیه سلطانی
 در آیند و ما بین کل بعدل حکم را ننند اجرای
 حدود الله محض عدل است و کل بان را حق
 ملکه

بلکه حدود الهیه سبب و علت حفظ بریه
 بوده و خواهد بود بقوله تعالى ولكم فی القضا
 حیوة یا اولی الالباب از عدل حضرت سلا^ن
 عبید است که بحضای نفسی جمعی از نفوس مو^ر
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید
 لا تزروا زرة و ذراخری و این بسی معلوم که
 در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل با^س
 و مستحق بوده و خواهد بود و ارتکاب امور
 شنیعه از عاقل عبید است چه که عاقل با^ل
 دنیا است و یا قارک ان اگر تارک است البتّه
 بغير حق توجه ننماید و از این گذشته خشی^{لله}
 او را از ارتکاب افعال منتهیه مذمومه منع

نماید و اگر طالب دنیا است اموریکه سبب علّت
 اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
 البتّه ارتکاب تمامید بلکه باعمالیکه سبب اقبات
 ناس است عامل شود پس مهربان شد که اعمال
 مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود
 سئل الله بان يحفظ عباده عن التّوجه الی
 غیره و یقرّهم الیه انه علی کلّ شیء قدير
 سبحانک اللهم یا الهی تسمع حیننی و تری حاجتی
 و صرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان
 مذائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
 برّتیک الی افق سماء عرفک و قلب السّلاطین
 الی عین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی
 النعمه

النعمة التي نزلت من سما، كرمك وسحاب رحمتك
 لينقطع غما عنده ويتوجه إلى شطر الطائف أي
 رب آيت على بضرة المظلومين من عباده وآلاء
 كلمتك بين خلقك ثم انصره بجنود الغيب و
 الشهادة بسحر المدائن باسمك وبحكم على من على
 الأرض كلها بقدرتك وسلطانك يا من بيك
 مملوكات الأجياد وانت انت الحاكم في البدء و
 المعاد لا اله الا انت المقتدر العزيز الحكيم *
 لباني اموداد در پيشگاه حضور سلطان مشبه
 بموده اند که اگر از نفسی از این طائفه عمل قبیحی
 صادر شود ان را از مذهب این عباد می شمارند
 فوالله الذي لا اله الا هو من عبد ارتكاب

مکاره را جایز ندانسته تا چه رسد باینچه صریحاً
 در کتاب الهی فی ان نازل شده حق ناس را از شراب
 حرمتی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی نازل و
 ثبت شده و علمای عصر کثر الله امثالهم طراً
 ناس را از این عمل شنیع غافل نموده اند مع ذلک
 بعضی مرتکبید حال جزای این عمل بنفوس ^{عالمه} و دنیا
 و آن مظاهر عزت تقدس مقدس و مبرر بشهد
 بقدس ایم کل الوجود من الغیب والشهود
 بلای این عباد حق را بفعل ما نیشا و بحکم ما برید
 میدانند لا مفر ولا مهرب لاحد الا الله
 ولا غاصم ولا ملجأ الا الیه و در هیچ عصری
 اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و
 نخواهد

نخواهد بود انبیا که لسانی بجز احدیه و مخاطبات^{مح}
 وحی الهیه اند محل اعراض و اعتراض ناس واقع^{شد}
 قاجار رسد باین عباد چنانچه میفرماید و همت
 کل امة برسوهم لبأخذوه و جادلوا بالباطل
 لیدحضوا به الحق و هم چنین میفرماید ما انما^{نما}
 من رسول الا کاتوا به یسمیون در ظهور خاتم
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداه
 ملاحظه فرمائید که بعد از اشرق ثم حقیقه
 از افق حجاز چه مقدار ظلم ز اهل صنل و بران
 مظهر عز ذی الحلال وارد شده بشانی عبا
 غافل بودند که اذیتا مختصرت را از اعظم اعمال^ل
 و سبب وصول بحی متعال میدانسته اند چه که

علمای آن عصر در سنین اولیه از پی وود و نصا^{ده}
 از آن شمس فوق اعلیٰ اعراض نمودند و با عرض آن
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اطفاء نور^ن
 نیز افق معانی گریستند اسمی کلد و کتب مذکور^{ست}
 از حبله و هب بن راهب و کعب بن اشرف و
 عبد الله ابی و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقتا^ح
 رسید که در سفلی دم اطهر آنحضرت مجلس^{شود}
 ترتیب دادند چنانچه حق جلّ ذکره خبر فرموده و آن
 میکر ملک الذین کفروا لیثبتوا و یقتلوا و اد
 یخرجوا و میکرون و میکر الله و الله خیر لما کون
 و هم چنین میفرمایند و آن گان کبر علیک عرا^{ضم}
 فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض و سلما
 فالتمس^ه

فی السَّمَاءِ فَتَاتِيهِمْ بَابُهُ وَلَوْ سَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى
 الْمَدِينِ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ تَاللَّهِ اَزْ مَضْمُونِ
 اِنْ دَوَايَةُ صَادِرِ كَلْبِ مَقَرَّتَيْنِ دَرِ احْتِرَاقِ سِتِّ
 وَاِمِثَالِ ابْنِ اَمُورِ وَاَرْدَةِ مُحَقَّقِهِ اَزْ نَظَرِ مَحْمُودِ
 وَاِبْدَاءِ تَفَكُّرِ نَمُودِهِ وَنَمِثْمَايِزِ كَسْبِ اَعْرَاضِ
 عِبَادِ دَرِ ظَهْرِ مَطَالَعِ اَنْوَارِ اَلْهَبِ جَبَرُودِ و
 هَمِ جَنِينِ قَبْلِ اِنْخَاتِمِ اَنْبِيَا دَرِ عَيْسِي بِنِ مَرْيَمِ
 مَلَا حِظِّهِ فَرْمَايِدِ بَعْدِ اَزْ ظَهْرِ اَنْ مَظْهَرِ حَمِيْنِ
 جَمِيعِ عِلْمَا اِنْ سَادَجِ اِيْمَانِ اَزْ اَلْكَفْرِ وَطَغْيَانِ نَسَبِ
 دَادِهِ اَمْدِ تَابَا بِالْآخِرَةِ بِاِحْزَانِ حَتَّانِ كِهْ اَعْظَمِ عِلْمَا
 اِنْ عَصِرُودِ وَهَمِ جَنِينِ فَيَا فَا كِهْ اَقْصَى الْقَضَا
 بُوْدِ بَرِ اَحْضَرْتِ وَاَرْدِ اَوْرَدَنْدَا بِخَيْرِ رَا كِهْ قَلَمِ اَزْدَرْ

مخلد وعاجز است ضاقت عليه الأرض بسقمها
 الى ان رفعه الله الى السماء واكر تفصيل انبيا
 عرض شود بيم ان است که کسالت غارض کرد
 مالیت اذنت لی یا سلطان لنرسل الی حضرتک
 ما تقر به العیون وتطهر به النفوس و یوقن
 کل مصنف بان عندک علم الکتاب لولا اعراض
 الجہلاء واعماض العلماء لقلت مفاہل تفرج
 به القلوب ونطیر الی الهوائ الذی یسمع من ہر فر
 ادیاحه انه لا اله الا هو ولكن الان لعدم
 اقتضاء الزمان منع اللسان عن البیان
 وختم فاء التبیان الی ان یفتح الله بقدرته
 انه لهو المقتر والقدير سبحانک اللهم
 یا الهی

يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ سَخَرْتَ مِنْ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَانَ تَحْفَظُ سِرَاجَ امْرِئٍ بَرٍّ جَانِبِ
 قَدْرِكَ وَالطَّافِكِ لَنَا تَمَرَّ عَلَيْهِ أَرْيَاحُ الْفَكَارِ
 مِنْ شَطَرِ الَّذِينَ غَفَلُوا مِنْ أَسْرَارِ اسْمِكَ الْخَفَاءِ
 ثُمَّ زِدْ نُبُوحَ بَدْعِ حِكْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ
 عَلَى مَنْ فِي أَرْضِكَ وَسُلْطَانُكَ أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ
 بِالْكَلِمَةِ الْعَلِيَّةِ الَّتِي بَهَا فَرَعَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ
 السَّمَاءِ الْأَمِنْ يَمْسُكُ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى بَانَ لَا
 تَدْعُنِي بَيْنَ خَلْقِكَ فَارْفَعْنِي إِلَيْكَ وَادْخُلْنِي
 فِي ظِلِّ رَحْمَتِكَ وَامْتَرِنِي مِنْ زَلَالِ خَيْرِ عَنَّا
 لَا مَكْنَ فِي حَبَاءٍ مَجْدِكَ وَقَبَابِ الطَّافِكِ الْفَكَارِ
 أَنْتَ الْمُقَدَّرُ عَلَى مَا نَشَاءُ وَأَنْتَ أَنْتَ الْغَيُّورُ

يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصاف ؛ و
 اشتعلت نار الاعتساف في كل الأضراف الى ان
 جعلوا اهلي اسارى لنير هذا اول حرمة هتكت
 في سبيل الله ينبغي لكل فخران ينظرون كـ
 ما ورد على ال الرسول الى ان جعلهم القوم ساء
 وادخلوهم في دمشق الفيحاء ، وكان بينهم سيد
 الشاكرين وسند المقرئين وكعبة المشتاقين
 روح ما سونه فذاه قيل لهم وافتم الخوارج
 قال لا والله نحن عباد امثال الله واياته وبنا
 افترغنا الايمان . ولاحت اية الرحمن . و
 مذكرنا سالت البطحاء . وما طشت الظلمة التي حلت
 بين الارض والسماء . قيل حرمتهم ما احله الله
 اوصلتم

اوحللتهم بما حرمه الله قال نحن اول من اتبع
 اوامر الله ونحن اصل الامر ومبدؤه واول كل
 خير ومنتهى ما نحن اية القدم وذكر بين الامم
 قيل افر كنتم القرآن قال فينا انزل الرحمن
 ونحن نسألكم السجنان بين الاكوان ونحن الشوا
 التي انتشعبت من البحر الاعظم الذي احى الله
 به الارض بعد موتها ومنا انتشرت اياته
 وظهرت بيئاته وبرزت اقاربه وعندنا
 معانيه واسراره . قيل لاى حرم ملتيم قال
 لحب الله وانقطاعنا عما سواه . انما ما ذكرنا
 عبارة عليه السلام بل اظهرنا رشحا من بحر
 الحيوان الذي كان مودعا في كمائة ليحيى

المغفلون ويطَّلَعُوا نَابًا وَرَدَّ عَلَى أَمْنَاءَ اللَّهِ مِنْ
 قَوْمٍ سَوَاءٍ خَسِرَ مِنْ وَزْنِ يَوْمِ الْيَوْمِ لِعَيْزِ الْقَوَّةِ
 عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ قَبْلِهِمْ يَظْلِمُونَ أَمْثَلًا
 ظَلَمُوا وَلَا يَعْرِفُونَ . قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَا أَرَدْتُ الْفُسَا
 بِلَ قَطْمِيرِ الْعِبَادِ عَنْ كُلِّ مَا مَنَعَهُمْ عَنِ التَّقَرُّبِ إِلَى
 اللَّهِ مَا لَكَ يَوْمَ النَّادِ . كُنْتَ تَأْتِي عَلَى مَضْجَعِهِ
 مَرَّتَ عَلَى نَفْحَاتِ رَبِّي الرَّحْمَنِ وَاقْضَتْ مِنَ النُّو
 لِيَشْهَدَ بِذَلِكَ سَكَّانُ جَبْرِوتِهِ وَمَلَكُوتِهِ
 وَاهْلَامُ آثْنِ عِزِّهِ . وَنَفْسُهُ الْحَقُّ لَا أُجْرَعُ مِنْ
 السَّلَافِ فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنْ الرِّزَايَا فِي حَتِّهِ وَ
 رِضَايِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ السَّلَافَ غَادِيَةً لِهَذِهِ
 الدُّسْكُرَةِ الْخَضِرَاءِ . وَذُبَالَةٌ لِمَصْبَاحِهِ الَّذِي
 بِهِ نُشْرَتْ

به اشرف الأرض والسماء هل يبقى لأحد ما
 عنده من ثروته أو يغنيه عدا عن مالك ^{صيته} نأ
 لو ينظر أحد في الذين ناموا تحت الرضام
 وجاوروا الرغام هل يقدر أن يميز دهم
 حجاج المالك عن برام المملوك لا ومالك
 المملوك وهل يعرف الولاية من الرعاية وهل
 يميز أولى الثروة والغنى من الذي كان بلا
 حذاء ووطاء. تالله قد رفع الفرق. ^{المن}
 قضى الحق وقضى بالحق. ابن العلماء والضلّاء
 والأمراء. ابن دقة انظارهم. وحدة اصبارهم
 ورقّة افكارهم وسلامة اذكارهم وابن
 خرائمهم المستوق وزخارفهم المشهودة

وسرهم الموضونة وفرشهم المبسوطة ههنا
قد صار الكذب^١ وحبهم فضاء الله ههنا
منشورا قد نزل ما كنوا وقستت ما جمعوا
وتبدد ما كتموا اصبوا لا ترى الا امانهم الخا^٢
وسقوفهم الخاوية وحذوهم المنقرفة
قشيمهم البالية ان البصير لا يشغله المال
عن النظر الى المال والخير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى الغنى المتعال ابن من حكم علوا
ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرف
في الدنيا وما خلق فيها ابن صاحب الكتيبة
السمراء والثراية الصفراء ابن من حكم في الزور^٣
وابن من ظلم في الفجاء وابن الذين ارتعد^٤
الكنود

الكوز من كرمهم وقض البحر عند بسط الكفهم و
 همهمهم وابن من طال ذراعهم في العصيان
 ومال ذراعهم عن الرحمن ابن الذي كان يجنبه
 اللذات ويحتفي ثمار الشهوات ابن ربات
 الحجان وذوات الحجان ابن اعضانهم المتألمة
 وافنائهم المتطاولة وقصورهم العالية و
 بسايتهم العروسة وابن دقة ادبها و
 نسيمها وخزيماتها وهزيماتها وهزيماتها
 ورقاتها وحفيفاتها وابن سحورهم
 المفترقة وثورهم المبتمة فوافاهم قد
 هبطوا الخفيض وجاؤوا القفيض ^{لجمع}
 اليوم منهم ذكر ولا ركن ولا يعرف منهم امر

وَلَا رَمَزَ أَيْمَارِي الْقَوْمِ وَهُمْ يَشْهَدُونَ أَيْتُكَونَ
 وَهُمْ يَعْلَمُونَ لَمْ أَدْفِئْ أَيْ وَادٍ يَهْمُونَ أَمَّا رُونَ
 مَذْهَبُونَ وَلَا يَرْجِعُونَ إِلَى مَقَرٍّ يَغْيِرُونَ وَنَحْبَهُ
 يَهْبِطُونَ وَيَصْعَدُونَ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ حُطِّي لَمْ يَقَالَ الْقَوْلُ
 بَلَى يَأْتِي رَبُّكَ أُنْوَاحًا وَيَقْطَعُ عَمَّا كَانَ هِيتًا
 لَا يَمِصُّ إِلَّا مَا تُرَدِّعُ وَلَا يُؤْخَذُ إِلَّا مَا وَضَعُ
 إِلَّا بِفَضْلِ اللَّهِ وَكَرَمِهِ هَلْ جُمِلَتِ الْأَرْضُ بِالْمُنَى
 لَا تَمْنَعُهُ سُبُحَاتُ الْحَلَالِ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى مَلَكُوتِهِ
 رَبُّهُ الْعَزِيزُ الْمُتَعَالِ وَهَلْ لَنَا مِنَ الْعَمَلِ مَا
 يُزِيلُ بِهِ الْعُلَلِ وَيُقَرِّبُنَا إِلَى مَا لَكَ الْعُلَلِ
 فَسَلِّ اللَّهُ أَنْ يَخْتَارَ لَنَا بِفَضْلِهِ لَا يَبْعُدُهُ
 وَتَجْعَلُنَا

ويجعلنا من الذين توجّبوا إليه وانقطعوا عما
 سواه يا مملك قد رايت في سبيل الله ما لا
 رايت عين ولا سمعت اذن قد انكرتني المعارف
 وضاق عليّ المخاريف قد نصب خضاح السلا^{مة}
 واصفر خضاح الراحته كم من البلاء يا نزلت^{كم}
 منها سوف تنزل امثلي معتدلا الى الغرير^{ين} الوها^{ين}
 ووداني تنساب الحباب قد استهل مد معني
 الى ان بلّ مضجعي وليس حزني لنفسني تا لله
 دأبى يشتاقي الرماح في حب مولده وما مررت
 على شجر الا وقد خاطبه فوادى باليت قطعت
 لاسمي وصدى عليك حبيدي في سبيل^{تي}
 بل بما اري الناس في سكرتهم يعمهون ولا ي^{رون}

دفعوا هوآتهم ووضعوا لهم كائنا اتخذوا الله
 مزارا وهوا. ولعبا. ويحسبون انهم محسنون. في
 حصن الامان هم محسنون. ليس الامر كما يظنون
 عذابرون ما ينكرون. سوف ننقل من هذا
 المنفى الاقصى الى سجن عكا. وما يقولون انها
 ارض مدن الدنيا واقبحها صورة. وارضها
 هوآء وانتهى ما. كانتها دار حكومة الصدك
 لا يسمع من ارضها الا صوت ترجيعه وارضها
 ان يحبسوا العبد فيها. ويسدوا على وجوها
 ابواب الرخا. ويصدوا عناء عرض الحياة الدنيا
 فيما عبر من ايامنا. قال الله لو يهكنى اللغبت
 بهلكنى الشغب. ويجعل فراشى من الصخر الصماء.

وعلى

وموانسي وحوش الغراء لا اخرج واصبر كما صبر الو
 المحرم ذو ذو العزة بحول الله ما لك القدم
 وخالق الأم وامشكر الله في كل الاحوال ونحو
 من كرمه تعالى بهذا المحسر عتق الرقاب من
 السلاسل والاعلال ويجعل الوجه خالصا
 لوجه العزيز الوهاب انه محب لمن دعاه
 وقريب لمن ناجاه ونسئله بان يجعل هذا
 السبيل الأدهم دواعي كل وليائه ونبه يحفظهم
 من سيوف مشاحذة وقضب نافذة لم ينزل
 بالبلقاء اشرف نوره وسنا ذكر هذه سنة
 قد خلت في القرون الخالية والاعصار المنا
 صفة
 فسوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

عشر جوادهم وطوى محادهم وكلت اسيا فم
 وذلّت اقدامهم لم اد الى متى يكون مطية
 الهوى وبهميون في هيام الغفلة والغوى
 اتبقي عزّة من عزّ وذلة من ذلّ ام يبقى من
 اتكأ على الوسادة العليا وبلغ في العزّة الى
 الغاية القصوى لا ورتي الرحمن كل من عليها
 فان ويبقى وجه ربّي الغرني المنان اودع
 ما اصابها سهم الردى واي فود ما عرته يد
 القضاء واي حصن منع عنه رسول الموت اذ
 اتى واي سرير ما كسر واي سد يرقع
 لو علم الناس ما وراء الحتام من رحمة رحمة
 الغرني العلام لسبذ والملازم واسترضوا
 عن الغلام

عن الغلام . وأما الآن فحجوني بحجاب الظلام الذي
 سيجو ما يدى الظنون والأوهام . سوف تشق
 اليد البصاة . جيباً لهذه اللبلة الدماء .
 يومئذ يقول العباد ذما قالته اللآلئ من
 قبل ليظهر في العايات ما بدا في البدايات
 ابريدون الأقامة ورجلهم في الركاب . وهل
 يرون لذهايمهم من إياب لا ورب الأرباب إلا
 في المثاب . يومئذ يقوم الناس من الأحدثات
 ويسئلون عن التراث . طوي لمن لا تسومه
 الأثقال . في ذلك اليوم الذي فيه تمر الجبال
 ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعان . ثم
 شديد النكال . سئل الله ان يعقد من قلوب

بعض العلماء من الضغينة والبغضاء ليطروا
 الأشياء بعين لا يعيها الأعصاب ويصعد
 إلى مقام لا تقلبهم الدنيا ورأسمها عن النظر
 إلى الأفق الأعلى ولا يشغلهم الغاش وأسمها
 الفرائض عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كالقمر
 ولو أنهم يعرفون بما ورد علينا من البلاء وسوء
 يأتي يوم فيه ينوحون ويكونون ربي الخمر
 فتيامهم عليه من العزة والغنا والثروة و
 العلاء والراحة والرخاء وما أفاض به من
 الشدة والبلاء لا خسرتهما أفاض به اليوم
 وإلا أن لا يبدل ذرة من هذه البلاء بما حلو
 في ملكوت الأنشاء لولا البلاء يا في سبيل الله
 مآلذ

ما لذ لي بقائي وما نفعني حيوتي ولا يحفي
 على اهل البصر والتأظرف الى المنظر الا كبريا
 في اكثر ايامي كنت كعبد جالس تحت سيف علي
 بشعرة واحدة ولم يد رمق ينزل عليه انزل
 في الحين او بعد حين وفي كل ذلك نسكرا^{لله}
 رب العالمين وعنده في كل الاحوال انه علو
 كل شيء شهيد نسئل الله ان يبسط ظله
 ليسرع اليه الموحدون ويأوي فيه المحاصرون
 ويرزق العباد من روض عنايته زهرا ومن
 افق الطافه زهرا ويؤيده فيما يحب ويرضى
 ويوفقه على ما يقربه الى مطلع اسمائه الحسنى
 لئلا يغيب الطرف عما يرى من الاحجاف و

ينظر الى الرعية بعين اللطاف ويحفظهم
 من الاعتساف ونسئله تعالى بان يجعلك
 ناصرا لامره وناظرا الى عدله لتحكم على العبا
 كما تحكم على ذوق ربك وتختار لهم ما تختار
 لنفسك انه لهو المقتدر المتعالي الهيم القوي
 و چون مناسب حاصل شد لهذا موافق
 چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بها، الله
 که در صحائف و لواحق مندرج است در این مقام
 نیز مختصراً مندرج گردد تا اصل اساس و روش
 و مبادی و بیدیان واضح و عیان شود و این
 عبارات از صحائف متعدده نقل شده از جمله
 عاشروا الاديان بالروح والريحان اياكم
 انما خذكم

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل بد
 من الله ويعود اليه انه لسد الخلق ورجع العا
 وادخله قد منعتكم من الفساد والجدال في الصبح
 والالواح وما اريد بذلك الا علوكم وسموكم
 يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس وشرا
 والاشجار واوراقها والتجار وامواها والآص
 وكنوزها نسئل الله ان يمداو لباة ونوينا
 على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
 البديع ونسئله ان يوفق من في حوزة على العمل
 بما امروا به من القلم الاعلى وادخله امين شجرة
 دانش اينكله عليا ست هم دار مكداريد و
 بكشا خنار ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن

العالم واز جمله آن الذی بقی ابنه اویناً
 من الایمان کانه رقی احدی بآنی علیه هاء
 الله وعنايته ورحمة التي سبقت العالمین
 از جمله یا اهل بها شما مشارق محبت و طاعت
 عنایت الهی بوده و مستید شما را است و عن
 احدی میا لانی و چشم را از انچه لا یوقیته
 حفظ نماید انچه را دارانید بنمایید اگر مقبول
 افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذر
 بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سبب
 حزن نشوید تا حیر رسد بزاع و فساد امید
 هست در ظل سدرة عنایت الهیه قریبت
 شوید و بما اراد الله عامل گردید هر دو
 بشوید

یکشجرید و قطره‌های یک بحر از جمله دین الله و
 مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء
 مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده است
 علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت
 کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی
 و شرعیه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت ام و
 الهیان و صلحت من فی البلاد از اصول احکام
 الهی است سبب اعظم از برای این عطیه کبر
 کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای این
 مخصوص مظاهر عدل الهی در صیانت این مقام
 و علو و حفظ آن حمید بلیغ باید مبذول دارد

و هم چنین آنچه لازم است مختص در احوال رعیت
 و اطلاع بر اعمال و امور هر خلی از ارباب از مظاهر
 قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
 نمایند شاید اختلاف از میان برخیزد و افاق
 بنور اتفاق منور شود تا مدیکل با آنچه از قلم ^{که}
 جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند و حق ^{هد} شایسته
 و ذرات کائنات کو اوه که آنچه سبب علو و ^{سمو}
 و قربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
 نمودیم از حق میطلبیم عباد را تا ببیند نماید آنچه
 این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف
 با صفا اکتفا نمایند در آنچه از این مظلوم ^{مهر} ظالم
 شده بفرستند قسم بافتاب بیان که از حق ^{سماء}

ملکوت رحمن اشراق نموده، کرمبیتی مشاهده
 میشود و با ناطقی خود را محل شمائت و مضراب
 عباد نمینمودم انتمی از این عبارات سرشته
 اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و نوا
 این طائفه بدست میاید و اگر از روایات و
 حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقه
 بکلی پوشیده و پنهان کرد لهذا بهتر این است
 که اساس و مقاصد این طائفه را از مضامین
 تعالیم و سخنان و لواحق استنباط نمود ^{خدا}
 و دلایل و فصوصی اعظم از این نه چه که این
 اساس است و فصل خطاب بگفتار و رفتار

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف ^{شود}
 از خصائص و لوازم عالم انسانست بلادی ^{بیت} در میان
 سینه هزار و دویست و هشتاد و پنج ^{یا} بهاء الله
 و جمیع اشخاص که همراه بودند از درنه بعضی عکا
 نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعه ^{ما} غوسا
 در آنجا استقرار یافتند لکن در آنرا ^{چند} بعد از آن
 بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند در حسن
 تدبیر شهید و بحقیقت و قوای قدیم ^{شد}
 مطلع و خبر محض و حضرت شهید یاری عرض
 نمودند که آنچه تا بحال در حضورها بون از این
 طائفه نقل و روایت شده و ذکر حکایت
 رفته یا مبالغه نموده و یا خود نظر بمقاصد ^{شخصیه}

وحصول فوائد ذاتیه تجسیم امور مموده اند
 و اگر چنانچه اعلیحضرت شهر یاری بنفس نفیس
 تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در بیگانه
 حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد ^{نوی}
 و مدخلی را امور سیاسی ندارند مدار حرکت
 و سکون و محور سبک و سلوک محصور بر امور
 روحانیّه و مقصور بر حقاریت و جدانیّه است
 مدخلی با امور حکومت و تعلقی بدستگاه
 سلطنت ندارد اساس کشف بجاست و
 تحقیق اشارات تربیت نفوس است و هدایت
 اخلاق تصفیه قلوبست و نورانیت ملوک ^{مع}
 اشراق و انچه سزاوارست ملوکانی و نواز ^{ند}

دیهم جهانبا نیت است که جمیع رعایا از هر
 فرقه و این در ظل ظلیل معدلت سلطانی
 مظهر بخشایش و در کمال سایش و کامرانی باشند
 زیر سایه الهی ملجأ عالیان و ملاذاد میان^{ست}
 تخصیص بحری نداشته علی الخصوص حقیقت حال
 و کنه مقال اینطائفه مشهود و معلوم گردیده
 جمیع اوراق و صحائفشان مکررات و مرآت^{ست} در
 افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود^{ست}
 اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح
 و لائح گردد مضامین کل این اوراق منع افشا
 و حسن سلوک میان عباد و طاعت و انقیاد
 صداقت و امتثال و تعلق با خلاق محمد^ص
 و تشویق

و تشویق با تصاف فضایل و خصائل حمیده است
 قطعاً مدخلی با امور سیاسیّه نداشته و تصدّ
 با آنچه سبب اسلوب و فتنه است بمموده در آن منصوص
 حکومت عاده لایحه بیهانه نتواند و وسیله بدست
 ندارد مگر تعرض بضمائم و وحیدان که از خصائص
 دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار
 شد و سعی بیشمار گشت چه خونها که ریخته
 شد و چه سرها که او بخته هزاران نفوس قتل
 و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند
 بنا بنیایها که ویران شد و چه بسیار خانمان
 و دودمان بزرگان که بیرون سامان گشت
 جان حاصل نشد و فائده بدست نیامد

این درد را درمانی و این زخم را مرهم اسفنجی
 نشد از وظائف و صوالم حکومت ازاد کی
 و حبان و اسود کی دل و جان است و دهم
 اعصار باعث ترقی درجات و استیلا و سنا
 جهانست بمالک متمدنه سائر و این تفوق
 حاصل نمود و باین درجات عالیة نفوذ و
 اقتدار و اثر نکشت مگر زمانیکه منازعه
 مذاهب را از میان برداشت و جمیع موانع را
 بمیزان واحد معامله نمود جمیع ملکوم و مخر
 و یک نوع و یک جنسند مصلحت عامه و سنا
 نامۀ است و از اعظم اسباب جهان بینی و
 اکبر و مسائل اشاع نظام کشورستانی معد
 و مساوت

و مساوات بین نوع انسانیت و از هر فرقه
 از اهل افاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
 حکومت عادلانه مجازات عاجله است و هر شخص
 که همت بنده و کوی سبقت بود مستحق الطاف
 جهانبانی و منزه از عواطف جلیله شهرت است
 زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و حلوه دیگر
 تعرض بضریفه و این در هر مملکتی بادی خسرو
 مبین است و تو سلسله نابه الترقی معدلت
 مساوات بین اقوام روی زمین احترام و حد
 از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از
 فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل
 در امور سیاست و نمایندیش است و کرخ درود

منافی امنیت و مایش لکن این طائفه در صریحت
 خویش ثابتند و در مسلک و این را منح ^{ین} متد
 و متمسکند و متشبث و متوسل بقسمیکه
 جان را یکان نشا و نمایند و بحسب مسلک ^{نیش} خویش
 طالب رضای پروردگار محمد بلیغ دارند و
 سعی شدید جوهر طاعتند و صبور در ^{شد}
 و مستقیم هستی خویش را فدا نمایند و ناله
 و این بر نیارند آنچه گویند فی الحقیقه را از
 در و نست و آنچه جویند و پویند بد لالت
 و همون پیر باید نظر با ساس و رئیس نمود
 و شیئی حسنیس را بهانه نکرد چون روش و
 تعالیم و مفاهیم را سائل و مخالف رئیس ^{مشهور}
 و معلومت

و معلومست خط حرکت این طائفه چون افتاد
 مضمود و مضمهور و آنچه باید و شاید از ردع
 و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب و ضو
 نشد و مقصدی بمحصول نرسید در محالک بنا^ن
 چون تشدید و تعذیب داد چنین موا^{ضع}
 عین تشویق و تحریص مشاهده نمودند و ع^{دم}
 اعتنا را افریخته دیدند فائز انقلا^ب برا^ب
 ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات حمو^ق
 احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائفند^{از} کو
 شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضجی^ع
 اجمیع از تحریک و اعوا و تشویق و اغراست
 سو سالست که از آشوب و فتنه خبری^{نست}

و از فساد اثری نه با وجود تضاع نفوس و تزیین^{مد}
 و تکاثر این گروه از کثرت تضام^{ثل} و ترغیب بضام^{ثل}
 این طائفه کل در منه‌های سکون و رکون اطاعت^ع
 شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
 رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت^{عه}
 وسیله مشروع^ه تعرض نماید و اهانت جائز
 داند و از این گذشته تعرض بوجدان و
 عقاید اقوام و تعذیب فرقی مختلفه اما^نما
 اشاع کسور و حائل فواح ممالک دیگر و
 خارج نگر رعیت و مخالف اساس قویم^{است} سلطنت
 حکومت جسمیه ایران زمانیکه تعرض بوجدان^ن
 نداشت طوائف مختلفه در تحت لوائی^{سلطنت}
 کبری

کبری داخل و قائم و اقوام متنوعه در ظلّ حاکمیت
 حکومت عظمی ساکن و خادم بودند و سعت مملکت
 روز بروز فزاید نموده اغلب قطعه آسیا در تحت
 حکومت عادلّه حاکمانی و اکثر فرق و مملکت^{مختلفه}
 در سلسلّ رعیت تا حدّی بودند و چون
 قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
 و اصول مسئولیت افکار و وضع و اساس شد
 ممالک وسیع سلطنت ایران متناقص نمود و
 قطعات کثیره و اقالم عظیمه از دست رفت
 تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسمه^ن تو^{را}
 و اشود و کلدان از دست رفت و تطویل^ن حیره^ن
 حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

وحدان و تعصب کلام از حوزه حکومت ایران
 خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
 عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
 بوده و الا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل
 نبود مگر با وجود و صوح مضرت چه لزوم تعرض
 بپادگانست و اگر ترویج فتویٰ خواهیم نفسی از
 غل و ذخیر و حدت شمشیر خلاص نخواهد شد
 چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف
 مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه
 و ضریه و سائره موجود و هر یک تکفیر و
 تفسیق طائفه دیگر نمایند در این صورت
 چه لزوم که حکومت تعرض این وان و پاپی
 صمانز

خفا نرو و جدان دعا یا و بر ایا باشد کل رعیت
 پادشاهی و در ظل حمایت تاجدار و مستند ^{کس}
 سمیع و مطیع اسوده و مستریم و هر کس با غی و طاعنی
 مستحق سیاست اعلی حضرت جهاننا فی علی الخصوص
 زمان بکلی تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدل
 گشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نمودن ^{دل}
 و داعی انحطاط و قدرتی است تزلزل شدیدی که
 بر ارکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه ^{سبب}
 عظیم و خطب جیم این قوانین و اصول تعرضیه ^{ست}
 و دولتی که مقرر حکومتش در اقلانیتک بالسیک
 و اقصی قطعه شمالیه است بسبب مساوت
 بین رعایا، مختلفه و توحید حقوق مدنیّت

ملل متوجه در قطعات خمسہ عالم مستملکات
 جسیم پیدا نموده جزیره صغیراقلانتیک شما
 کجا و قطعه جسیم هندوستان مشرقی کجا ایا
 بحریتویہ بین اقوام و احراب توان استیلا یافت
 باری بسبب توانین عادلہ ازاد کی وحدان و تو^{حد}
 معاملہ و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقہ
 قریب ربع معمورہ عالم را در تحت حکومت خو^{یش}
 گرفتند بواسطہ قیاد^{این}ی ازادی روز بروز بر
 اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و کثر
 اقوام روی زمین نام این دولت را بعدالت^د
 نمایند عصبیت دینیہ و تدین حقیقی محک
 و امتحان نش ثبوت و دسوخ در خصائل فضائل
 و کلاست

و کمال است که اعظم موهبت عالم انسانست
 الا تعرض بطریق این روان و هدم بنیان و قطع
 نسل انسان نبوده در قرین و سطحی که بدایتش تا
 سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتوح
 قسطنطنیه است بدست اسلام در محال است
 او را ب سبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب
 تعصب شدید و تعرض قریب و بعید شیوع
 یافت کار بجایانی رسید که بنیان انسان بکلی
 در بنهادام گذاشت و راحت و آسایش و نرس
 و مرئوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام
 متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر
 تشویش و اضطراب بودند مدد نیت بکلی مختل

دست
 وضبط و ربط ممالك مهمل و اصول و اساس^{دست}
 جمعیت بشریه معطل و ارکان حکومت^{طین} سلاطین
 متزلزل مگر نفوذ و اقتدار رؤساء دین و زهاد^{بین}

در جمیع اقطاع مکمل بود و چون این اختلافات
 و تعرضات و تعصبات را از میان برداشتند و
 حقوق مساوات رعایا و حریت و حضان برایا
 اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از افق^ن
 مملکت طالع و لاغ کردید بقسمیکه ان ممالك^د
 جمیع مراتب ترقی نموده در خالتیکه اعظم سلطنت
 اروپا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود
 حال دول عظیمه آسیا مقاومت دول صغیره
 اروپا نتوانند این برهین شافی کافی است که
 و حضان

و خدا آن انسانی مقدس و محترم است و اراده
 آن باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
 اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
 مکنونه عالم امکان است و دیگر آنکه مسئولیت
 که از خضایر دل و جان است اگر در این جهان
 واقع گردد دیگر چه کفیری از برای بشر در روز
 حشر اگر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضحائر
 و افکار در حیطه احاطه ممالك الملوك است
 ملوك لهذا و نفرد عالم وجود هم افکار در
 جمیع مراتب و عقائد موجوده الطریق الى الله
 بعد انفس الخلائق از حقائق معانیست
 و لكل جعلنا منسكا از دقائق قرآنی این همه

عظیمه و اوقات عزیزه که بذل تعرض طر النوسا^{نه}
 میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصل نه اگر
 چنانچه در تشدید بنیان پادشاهی و تأیید
 سریر جهان بنایی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء
 رعایا و شهر یاری صرف شده بود تا حال کثرت
 سلطانی معزور و گشت ذار اها الی از فیض عدالت
 ظل اللمی معزور و بارقه سلطنت ایران چون
 صبح صادق در افق کیمیا ن مشهور و مشهور
 بود باری این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
 درایت نمودند و بر سر اصل مطلب دویم ذات
 همایون بنفس نفیس فخر سر مکنون فرمودند
 از قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهور
 شد

شد که بیشتر این توهمات از دسائس ارباب نفوذ
بود که همیشه در پس پرده خیال تجسیم امور و
نوهیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع
و حفظ مواقع خویش ذرات را در آینده خیال
بمشابه کرات و گاه را کوه نمودار می نمودند ابتدا
این وهام را اصل و اساسی و این گفتار را
دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را
قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه جرئت و
اقتداری که خلل و فتوری بقوه قاهره وارد
ارند و یا قوه جبریه سلطنت را مقاومت
توانند از آن زمان تا بحال در ایران آشوب
و فتنه زائل و صوضا، و غوغاء سالکان^{است}

هر چند بندرت بعضی از علما، رسمی نظر علی
 شخصی و غرضی عوام را تحریک و هائی هو
 بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را
 با صراحت و ابرام از بیت کنند چنانچه در صفها
 ده دو از ده سال پیش واقع شد که دو برادر
 از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
 از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت
 و نجابت مشهوران قطار از اهل ثروت و
 مشغول تجارت و با جمیع خلق با کمال لغت
 و حسن معاشرت رفتار می نمودند از این دو
 برادر محب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا
 چه رسد باحوال و احواری که موجب عذا
 و عقاب

و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلم
 در جمیع محامد و مدائح بودند و اعمال و انشاء
 بمنزله مواظب و نصاب با میر محمد حسین امام جمعه
 اصفهان معامله داشتند و چون بحساب سید
 مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
 قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسید
 محمود خواستند بر امام جمعه این قضیه کر
 آمد تا بددجه غضب و عدوان رسید
 خویش را محقوق یافت و خردادن چاره داشت
 فریاد و فغان برداشت که این دو برادر با
 هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاه
 لغت جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال را

تالان و تاراج و عیال و اطفال را مضطرب
 و پریشان و جمیع موجودات را مضطرب و غارت
 نمودند و از ترس اینکه شاید حضرت کبیر را
 بنایه سر بر سلطنت رسانند و لشان را ^{خوار}
 کشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا
 بعضی از علمای را با خویش متفق نموده فتوی بر
 قتل دادند بعد از دو برادر را امیر و زنجیر
 نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خوا^{سته}
 که اعتراض وارد آمد و یا آنکه نکتۀ بکیرند
 و بهانه آغاز کنند نتوانستند عاقبت گفتند
 یا باید تبری از این امین بجوئید و یا آنکه در
 زیر شمشیر عقوبت سر بنهید آنچه بعضی از
 حاضرین

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگویند که
 ما از این طائفه نیستیم کفایت و وسیله
 نجات و حمایت ابد قبول نمودند بلکه ^{منطق}
 فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
 حدت و شدت اعدام جمعه بغلیان امداد
 کفایت بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن
 بر جسدشان اهانته‌ی چند وارد آوردند که ^{کثر}
 سزاوارنه و تفصیلش خارج از قدرت گفتار
 فی الحقیقه بحالتی خونین دو برادر ریخته شد
 که حتی کشیس مسیحی حلفا در آن روز سبزه و فریاد
 گریه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر
 نفسی بر حال آن دو برادر گریست چه که در

مادام الحیات خاطر موردی بامنیاز زده و برآ
 عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را
 انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود
 این شهرت میان خلق بحین نفق کشته
 لکن خال مدتیست که عدالت پادشاهی
 رادع هوا نغست و کس حبارت خیر تعین
 عظیمه نتواند والسلام

فرغ من کاتبه کاتبه الکبیر حرف الزام لیه بحجة
 ۱۱ شهر جمادی الاولی ۱۳۶۲

Cambridge :

**C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.**

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BĀB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,
AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION
AND EXPLANATORY NOTES,

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

CAMBRIDGE :
AT THE UNIVERSITY PRESS.

1891

[All Rights reserved.]

**London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.**



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.

Leipzig: F. A. BROCKHAUS.

New York: MACMILLAN AND CO

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.

